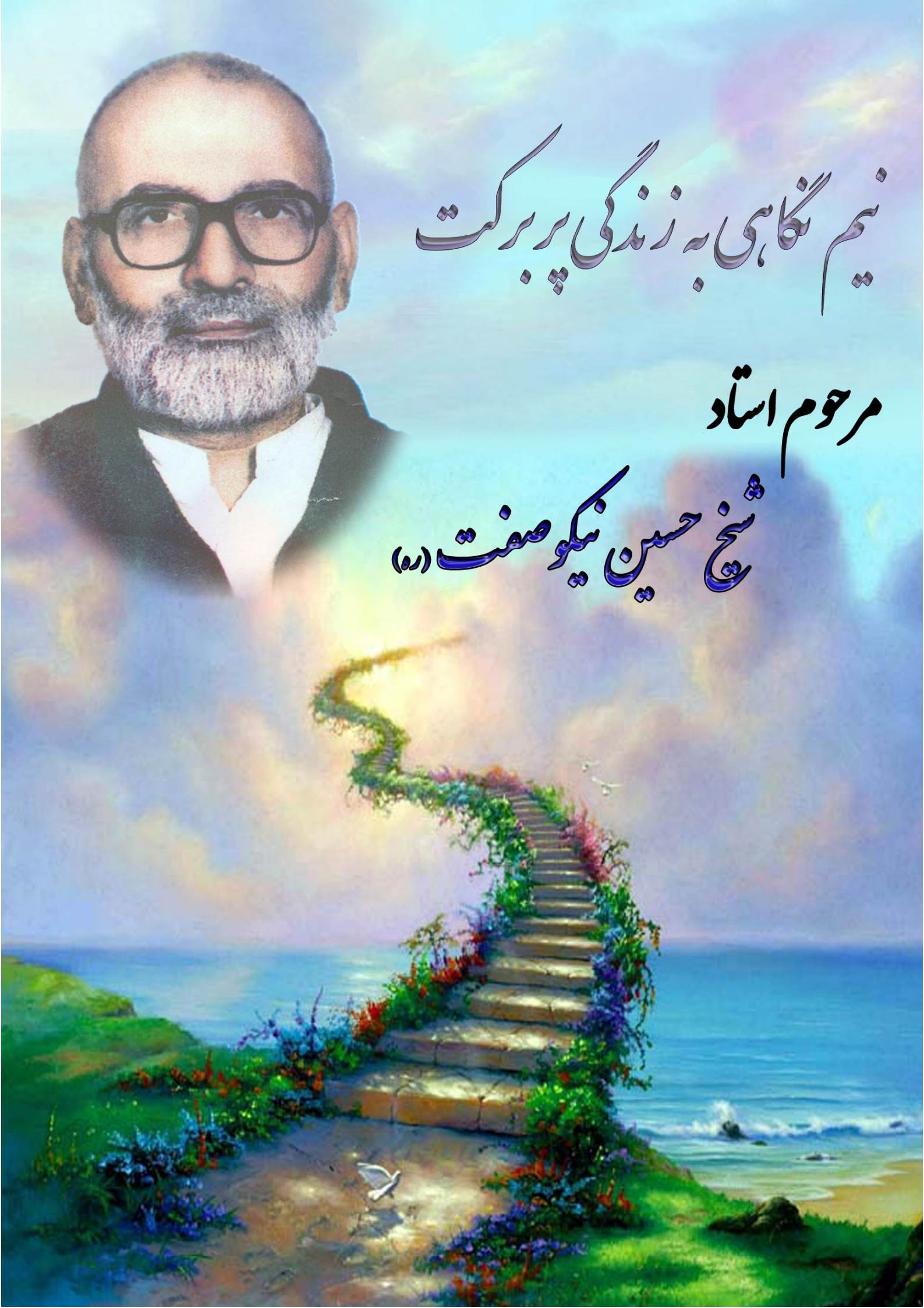




نیم نگاہی بہ زندگی پر برکت

مرحوم استاد

شیخ حسین نیکو صفت (ر)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جزوه: نگاهی گذرا به زندگی نامه مرحوم استاد شیخ حسین نیکو صفت (ره)
ناشر: دفتر نشر مؤسسه فرهنگی آموزش قرآن و تجوید، (میدان قزوین، خیابان قزوین شرقی،
خیابان شهید جوادیان «قلمستان» شماره 167).

تلفن: 55370517 - 55390144 نمابر: 55394972

نوبت چاپ: سوم

تاریخ انتشار: زمستان 1393

شمارگان: 100 نسخه

www.almiqat.com

وب سایت

mail@almiqat.com

پست الکترونیکی

حق چاپ و تکثیر برای ناشر محفوظ می باشد.

فهرست مطالب

عنوان سرفصل‌ها	صفحه
پیشگفتار	1
مقدمه	3
معرفی مرحوم استاد از زبان خود ایشان	8
سبک زندگی ایشان و صبر و رضایتی که داشتند	11
زندگی اجتماعی	13
زندگی سیاسی و مبارزات (از جمله: علیه وهابیت و...)	15
مبارزه با وهابیت	18
مقام علمی ایشان در کنار صفات باطنی و خصوصیات شخصی	19
توجه به جوانان، تربیت کودکان و... ..	28
نحوه برخورد با دانشجویان (شیوه تدریس)	30
اهمیت حفظ حجاب خانم‌ها و شیوه برخورد با ایشان به هنگام تدریس	35
بحث توسل قبل از درس و محبت وافر که نسبت به امام عصر علیه السلام داشتند	37
مناجات‌های ایشان	38
درد دین	40

44		خاطرات سفر به آلمان برای درمان بیماری چشم
48		جزوات و تألیفات
51		توصیه‌ها و سفارش‌ها
54		بخش خاطرات خانواده و همراهان و شاگردان مرحوم استاد
66		وفات

پیشگفتار

مجموعه حاضر، حاوی شرح حال و خاطرات یاران، شاگردان و خانواده یکی از اولیای مقرب حضرت حق می باشد که تحت هدایت عالیّه پروردگار مهربان و تربیت انوار قدسیّه نبی مکرم اسلام ﷺ و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرورش یافته و مورد مرحمت ائمه اطهار (علیهم السلام) و الطاف خاصّه حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) قرار داشته و در تمامی آنات و لحظات عمر شریف خویش در ظلّ انوار مقدّس قرآن کریم زندگی کرده اند.

این مجموعه طی مدت تقریبی 3 سال توسط جمعی از علاقمندان و ارادتمندان ایشان در مؤسسه میقات القرآن جمع آوری گردیده و به منظور جمع آوری و مهیا ساختن این اثر، با حدود 33 نفر از شاگردان و هم‌درسان و همچنین با خانواده محترم و دوستان ایشان مصاحبه گردیده است، به همین جهت ممکن است برخی کلمات عوامانه باشد و یا برخی جملات همراه با اندکی تلخیص و تکمیل باشد. قابل توجه این که اسامی مصاحبه شوندگان در انتهای مجموعه حاضر آمده است.

کو آن کسی که کار برای خدا کند بر جای بی وفایی مردم وفا کند
هر چند خلق سنگ ملامت بر او زنند بر جای سنگ نیمه شبها دعا کند

رودمندترین کارهایت مردم و زیانده‌ترین کارها که همراه کردن مردم است.



مرحوم استاد نیکوصفت رحمه الله با جمعی از دوستان و شاگردانشان

مقدمه

مرحوم استاد، یکی از اختران فروزان سپهر علوم و دانش‌های اسلامی، می‌باشند که در سایه زندگانی پر بارشان برکاتی را برای دنیای اسلام به ارمغان آوردند.

آری، باید او را عالمی برشمرد که شبانگاهانش به یاد خدا و استغفار و نماز و نیایش به درگاه پروردگار متعال و مجال و فرصت‌های روزانه‌اش به تدریس و تألیف و رسیدگی به حوائج مردم و ارشاد آن‌ها و اوقاتش غالباً به این امور مصروف می‌گشت و لحظه‌ای از پویش علمی و یا خدمت به خلق باز نمی‌ایستاد، بنابراین سراسر زندگی این استاد ارجمند عبارت از یک زنجیره پیوسته‌ای است که حلقه‌های آن را علم و عمل و تحصیل و تدریس و عبادت خدا و خدمت به خلق تشکیل می‌دهد. چنان زندگانی پر برکتی داشت که شایسته است سرمشق همه انسان‌های پویای حقیقت و جویای سعادت باشد.

زندگانی الگوپرداز ایشان، او را مثل اعلای تقوی و عمل معرفی می‌کند. آن چنان دوستی و محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) در دل ایشان جای داشت که به فرموده شاگردانش این عشق به وضوح در چهره‌اش نمایان می‌شد و او را عابدترین معرفی می‌کرد چنان که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند:

«حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ؛ دوستی ما اهل بیت برترین عبادت است.¹»

ایشان در عین نیاز بی نیاز زیستند، زیرا همواره این فرمایش گران قدر امام علی (علیه السلام) را سرلوحه زندگی خویش قرار داده بودند که می فرمایند:

«إَرْضَ مِنَ الرِّزْقِ بِمَا قُسِمَ لَكَ تَعِشْ غَنِيًّا؛ از آن چه خداوند به تو روزی داده است راضی باش تا بی نیاز زندگی کنی.¹»

به حق، این رضایت قلبی در سراسر زندگی پر بار ایشان با توجه به داشتن چندین نوع بیماری متضاد، به چشم می خورد.

اوقات روز ایشان همچون شبش روحانی و اوقات شبش چون روز نورانی بود. شخصیتی که دیدارش هر انسانی را به یاد خدا می انداخت، عالمی که هر عالم و غیر عالمی با اولین برخورد به خوبی احساس می کرد که ایشان بی تردید یکی از مصداق های بارز این حدیث امام صادق (علیه السلام) است که می فرمایند: «جَالِسُوا مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتْهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَظَرُهُ وَ يَرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ؛ با کسانی نشست و برخاست کنید که رؤیت و دیدنشان شما را به یاد خدا بیندازد و سخنان و گفتارشان موجب فزونی دانش شما و رفتار و اعمالشان موجب رغبت و تمایل شما به آخرت گردد.»

بله؛ ایشان به طور حتم مسلمانی کامل بودند که بی هیچ کم و کاستی خودشان را به خدای عزوجل تسلیم کرده بودند. این عالم و دانشمند خداشناس منحصرأ به علوم رسمی و

1. غررالحکم و درر الکلم، ج 2332

متداول مغرور و دل خوش نگشته بلکه همواره در راه اصلاح نفس و آراستن و پیراستن جان و دل به سر می بردند. و از کوشش در جلب رضای پروردگار خود غافل نمی ماندند و این امر از طریق عمل ایشان کاملاً مکشوف و روشن بود. هم چنین ایشان سعی می کردند تمام این موارد و مراحل را در روحیات شاگردانشان نیز پیاده نمایند و آنها را به علم واقعی (الهی) همراه با عمل سوق دهند.

مرحوم استاد به دنیا متکی نبودند و از تمایلات نفسانی پیروی نمی کردند که مبدا این تمایلات بر او چیره شوند و ایشان را به بیماری های کشنده حسد، تظاهر، خودنمایی، خشم، کینه، عجب و غرور مبتلا کنند. بلکه قطعاً توجه و التفات خویش را به فرمایشات نبی اکرم ﷺ معطوف ساخته بودند که فرموده اند: «ناچیزترین ریا و خودنمایی به عنوان شرک تلقی می شود» و به این فرمایش حضرت، گوش جان فرا داده بودند که: «آن که در دلش کمترین حالت کبر و ذره ای خود بزرگ بینی وجود دارد به بهشت در نیاید» و یا این که: «حسد و تنگ نظری حسنت و کارهای نیک انسان را می بلعد و نابود می سازد، آن چنان که آتش هیزم را می بلعد (آن را به خاکستری ناچیز مبدل می سازد)» و به این مطلب التفات داشتند که: «مال دوستی و جاه طلبی نفاق و دو گونگی شخصیت را در دل انسان می رویاند همان گونه که آب گیاه را می رویاند.»

چنین عالمی که همواره به احادیث و فرمایشات ائمه علیهم السلام می نگرد، بی شک کوشش های

خویش را در مرحله نخست وقف رشد شخصیت معنوی خویش و در مرحله بعد صرف امور شاگردان خویش می‌نماید. فلذا در طول زندگانی خویش به مطالعه و تدریس این موارد می‌پرداختند. بطور مثال: در تعلیم و تدریس علم صرف و نحو (در ادبیات عرب) و علم کلام و... به تربیت شاگردان از لحاظ روحی هم می‌پرداختند؛ چرا که در کنار همه این علوم برنامه مناجات ایشان به طور جمعی همراه شاگردان علاقمند ترک نمی‌شد زیرا شخصاً خویش را نیازمند دعا و طلب استغفار به همراه شناسایی دقیق علوم الهی می‌دانستند. غرض این که به هر دو بُعد علمی و الهی قضیه اهمیت وافر می‌دادند. رفتار و گفتار و حتی فرم ظاهری ایشان حالاتی شایسته و در خور یک عالم دینی بود چنان در برخورد با دیگران تواضع و فروتنی را پیش می‌گرفتند و در اعمال و رفتار خویش دارای خلوص نیت بودند که این اوصاف و خصوصیات ناخودآگاه به شاگردان ایشان نیز منتقل می‌شد و بدین گونه این رفتار و قول ایشان در دل همگان تأثیرگذار بود چرا که: «آن چه از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند». بیان این مطلب در این مقال ضروری است که بسیاری از شاگردان ایشان هم اکنون به عنوان اساتید مجرب، هر کدام در رشته‌ای خاص از فرا گرفته‌های استاد خویش ادامه دهنده راه ایشان می‌باشند. البته در این مجموعه برای بیان و معرفی صفات و شخصیت وجودی ایشان از این اساتید نیز که شاگردان ایشان محسوب می‌شدند استمداد شده است.

در انتها با این کلام پر بار امام علی علیه السلام در نهج البلاغه این بخش را به پایان می‌رسانیم

که فرمودند:

«إِنَّ الْحَقَّ لَا يُعْرَفُ بِالرَّجَالِ. إَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛ حق به شخصیت‌ها شناخته

نمی‌شود. خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی.»¹

آری؛ اگر جویای راه حق شوی، مرحوم استاد نیکوصفت‌ها را می‌یابی که چگونه بر

مبنای حق زیستند و بر مبنای حق تا ابدیت آرمیدند.

«فوشا به مال آنان که همواره بر بساط قرب مق آرمیده‌اند»

1. میزان الحکمه ج 3 فارسی ص 156 - مجمع البیان 211/1 ح 4283 باب حق - روضة الواعظین: 39

معرفی مرحوم استاد از زبان خود ایشان

مرحوم عارف جلیل‌القدر و سالک الی‌الله، استاد گرانمایه، آقای حسین چرخ‌آبادی ملقب به «شیخ حسین نیکوصفت رحمته» در سال 1309 هجری شمسی در شهر زنجان چشم به جهان گشود و در طول سالیان عمر ذی‌قیمت خویش همچون ستاره‌ای فروزان در میان دوستان و همراهان خود درخشید و به واسطه تواضع زایدالوصف و انس بسیار عمیق، با شاگردان و اطرافیان و بستن عقد اخوت با ایشان، با لفظ «داداش» مورد خطاب قرار می‌گرفت.

لازم به ذکر است؛ جهت معرفی بخشی از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی و چگونگی کسب و کار و تأمین معاش و امر تحصیل مرحوم استاد نیکو صفت رحمته، ایشان از زبان خودشان معرفی می‌شوند و بخش ذیل به زمان اول شخص مفرد برگردانده شده است.

«اگر بخواهم دوران کودکی خویش را معرفی کنم بهتر است این‌طور آغاز نمایم که: در خانواده فقیری متولد شدم، در کودکی پدر را از دست دادم و با سختی و مشقت بسیار در کنار مادرم زندگی می‌کردم. شغل اوّل در همان سنین ابتدایی رشته‌ای به نام موتابی¹ بود که آن را رها کرده و مشغول کار در میدان تره‌بار شدم، در آنجا مسؤول جمع‌آوری و حمل بار برای مشتریان خاص خود شدم و بعد از اتمام کار، هر روز و یا غروب برای فراگیری علوم

1. موتاب: کسی که ریسمان مویی می‌تابد، حاصل آن گلیم ماندنی است که زیر سایر فرش‌ها می‌اندازند. (تاباندن: پیچ و خم دادن)

اسلامی به مسجد مهدیه می‌رفتم، یادمه سنّ کمی داشتم اما در آنجا حمد و سوره افراد مُسن تر را تصحیح می‌کردم. برای فراگیری درس عربی نیز راه دوری را می‌پیمودم تا نزد حجة الاسلام حاج شیخ عبدالرزاق قائنی (پدر بزرگ آقای قائنی پیش نماز مسجد مهدیه) درس عربی را بیاموزم. در این میان کم‌کم با حاج آقا مهدی صبحی سازنده مدرسه مهدیه آشنا شدم، سعی بر این داشتم تا در همین مکان فعالیت داشته باشم، خصوصاً این که با قم هم در ارتباط بودیم و پاسخ‌های بنده در مورد مسائل دینی مورد توجه علماء قم قرار داشت با توجه به این که آن‌ها می‌دیدند با بضاعت کم در مدرسه مهدیه فعالیت زیادی انجام می‌دهم.

در این دوران برای درس خواندن از میدان شوش به تجریش می‌رفتم و در طول راه در زمستان و تابستان به دلیل کمبود امکانات تردد، زحمت و مشقت فراوانی متحمل می‌شدم، چون در آن زمان وسیله ایاب و ذهاب به شکل امروزی مهیا نبود.

شب‌ها دو ساعت بیش‌تر نمی‌خوابیدم و سپس به میدان تره‌بار می‌رفتم و هنگام سحر خدمت مرحوم حاج آقا فضل در مسجد زارع تحصیل می‌کردم. برای این که طلبه‌ها بیدار نشوند در نمی‌زدم بلکه با سنگ‌ریزه به پنجره‌های گرد آن جا می‌زدم تا در باز شود یک درس از ایشان اخذ می‌کردم تا اذان صبح، به اتفاق سایرین نماز صبح را هم می‌خواندیم بعد از آن، جهت کسب و کار به میدان می‌رفتم و ساعت 8 و 9 صبح صبحانه می‌خوردیم.

اساتید را خودم انتخاب می‌کردم و با مزد زحمت و کار خویش به ایشان شهریه پرداخت می‌کردم. در خاطر من هست یکی از اساتیدم که مقام و رتبه علمی بالایی هم داشتند شب‌های جمعه از اندیمشک به تهران می‌آمدند حدوداً ساعت 8 یا 9 صبح به تهران می‌رسیدند، در اتاق 3 مدرسه مهدیه تدریس می‌کردند و دوباره برمی‌گشتند و چون خودم از ایشان دعوت کرده بودم با کمال علاقه و افتخار و حس احترام به استاد، کفش‌هایشان را جفت می‌کردم و نظافت و چای درست کردن در کلاس و... را به عهده می‌گرفتم.

برای آگاهی پیدا کردن از مسائل دینی و فرا گرفتن آنها راه‌های بسیار طولانی را با وجود تمام مشکلات طی می‌کردم. به نیاوران حسینیه چیدز، حوزه علمیه چیدز و به سایر حوزه‌های علمیه تهران می‌رفتم تا بتوانم مجهولات ذهنم را به معلومات تبدیل کنم بعد از آن در مدرسه مهدیه که بخشی از آن حوزه علمیه بود کارهای حوزه علمیه را به عهده گرفتم و شروع به تعلیم و تعلّم نمودم در ضمن اساتیدی را هم به آنجا دعوت می‌کردم تا خودم و سایر کسانی که در رده خودم بودند از خوشه‌های معرفت اساتید مختلف بهره‌مند شویم. از جمله آقای حاج عبدالرزاق قاضی رحمته‌الله، آقای شبستری، مفسر قرآن و جناب آقای جوادی که مسائل ادبی (ادبیات عرب) را بررسی و تدریس می‌کردند. ما هم جزء شاگردان ایشان بودیم، البته کارهایی هم در امر تدریس از جانب ایشان به بنده محول می‌شد و من هم انجام می‌دادم گذشته از این‌ها، یک بار منطق مظفر را از اول تا به آخر نزد استاد

خواندم، به دلم نچسبید، استاد دیگری انتخاب کردم، در همه موارد از عمده دسترنج خودم به آن‌ها شهریه پرداخت می‌کردم و مبلغ کمتری می‌توانستم خرج خورد و خوراک خود کنم، برای مرتبه دوم هم نزد استادی خواندم دریافتم که بعضی از نکات را متوجه نمی‌شوم، استاد دیگری انتخاب کردم برای بار سوم منطق را از ابتدا تا آخر نزد ایشان خواندم باز دیدم برخی نکات را متوجه نمی‌شوم برای بار چهارم منطق را از اول تا آخر نزد استادی دیگر خواندم این بار به دلم چسبید، خصوصیت عجیبی را در خویش حس می‌کردم که تا مطلبی را نمی‌فهمیدم بازگو نمی‌کردم. حتماً باید برایم مطلب جا می‌افتاد تا بتوانم به دیگری منتقل کنم.

برای هزینه این اساتید خودم در میدان کار می‌کردم - قالب‌های یخ را جا به جا می‌کردم و برای رفع سرمای قالب‌های یخ مجبور بودم با خودم پتو ببرم - شاگردی می‌کردم. بعد از مدتی یک مغازه 1 متری در پایین مدرسه مهدیه احداث کردم و در همان جا ترشی و رب و... تهیه می‌کردم و به فروش می‌رساندم، گاهی هم وسایل لوله کشی و... می‌فروختم. «

سبک زندگی ایشان و صبر و رضایتی که داشتند

مرحوم استاد بسیار ساده و بی‌تکلف زندگی می‌کردند و در مسائل مادی زهد قابل توجهی داشتند در لباس پوشیدن بسیار ساده و شاید در سال یک یا دو دست لباس بیشتر به تن نمی‌کردند و به فرموده دختر مکرمه‌شان در کل، 2 دست لباس بیش‌تر نداشتند و

لباس های خویش را خودشان می شستند، در فرمایشات مرحوم حاج محمود مخمل باف رحمه الله بنیان گزار کانون آموزش قرآن و تجوید آمده: «حسین از من هم کوچک تر بود اولین بار که او را دیدم زمانی بود که با یک شلوار ساده کشی بدون کمر بند و یک پیراهن ساده یعنی از ما که یک لباس در سطح ابتدایی داشتیم، ساده تر به تن داشت و توسط سایر هم بازی ها که حدوداً 8 الی 12 سال سن داشتیم، به هم دیگر معرفی شدیم و متوجه شدم که با مادرش در یک خانه اجاره ای ساده حتی بهتر است بگوئیم در یک اتاق اجاره ای در حیاطی که چندین مستأجر داشت زندگی می کردند و ما با هم هم بازی بودیم اما رسم نداشتیم به منزل هم دیگر برویم از همان دوران کودکی کمک حال مادرش بود و خرج زندگی را تأمین می کرد، در همان محل و همان زمان بود که مدرسه اسلامی در نزدیکی مان دائر شد و بنده به همراه ایشان به آن جا می رفتیم و به یادگیری قرآن و احکام می پرداختیم.»

ایشان واقعاً به ظاهر و در کل به دنیا اهمیت چندانی نمی دادند اگر ما هم به عنوان شاگرد برایش لباس تهیه می کردیم می فرمودند: مگر من کجا می خواهم بروم مگر می خواهند لباس مرا نگاه کنند، من همینم که هستم، نه کت و شلوار می پوشیدند نه عبا و عمامه. یک لباس بلند و گشاد به تن داشتند همراه با یک پیرزاه ای که طلاب به پا می کنند و یک نعلین ساده و گاهی یک کیسه نخ می کنند به کول می انداختند.

زندگی اجتماعی به همراه خاطرات این دوره

از دیگر نکاتی که در مورد مرحوم استاد نیکو صفت رحمه الله لازم است بیان شود، این است که: معظم له جامعیت داشتند. بدین صورت که: به همه امور به طور همه جانبه توجه داشتند اگر چه تمرکز قوا در مدرسه بود اما از توجه به اجتماع غافل نبودند. اگر کسی از ایشان استمداد می کرد مضایقه نمی کردند در حالی که از توان جسمی و مالی خوبی هم برخوردار نبودند. به خداوند متکی بودند به همین جهت یک تنه وارد میدان اجتماع می شدند و بسیار به اوضاع زمان خویش آگاه بودند. با شناخت از موقعیت خود حرکتهای متناسب با زمان خودشان انجام می دادند. زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: مِنْ عِرْفَانِهِ، عِلْمُهُ بِزَمَانِهِ برای آگاهی انسان همین بس که زمان خود را بشناسد¹.

آقای نیکخواه در این باره می گوید: در خاطرم هست در زمان طاغوت، حکومت وقت به مدارس دخترانه هجوم می آوردند و حجاب را از سر دختر بچه ها بر می داشتند در حالی که برخی معلمین و فراش مدرسه مرد بودند. خانواده ای بود که از روحیاتشان خوب آگاه بودم، دخترشان در این مدرسه دچار این مشکل شده بود، پدر این خانواده نزد استاد می آید و چاره جویی می کند؛ استاد فرمودند: من می دانم که تو علاقه چندانی نداری که دختری به تحصیل ادامه دهد و وارد دانشگاه شود، شما می توانید هنگامی که دختری پنجم ابتدایی را

تمام کرد او را از مدرسه خارج کنی و آن مرد هم همین کار را کرد و بنده نیز با توجه به شناختی که از آن خانواده داشتیم دریافتیم که برداشت استاد و توصیه ایشان به آن خانواده به جا و درست بود. جالب این جاست که از طرفی خانمی بودند که از طریق برادرشان با استاد آشنا بودند و سؤالی مشابه سؤال بالا از استاد پرسیدند که آیا به دانشگاه بروم یا نه و استاد چون از خانواده ایشان شناخت داشتند و می دانستند که این خانواده اجتماعی هستند و می توانند در شرایط ناهنجار گلیم خویش را از آب بیرون بکشند، فرمودند: خوب است که شما به دانشگاه بروید، شما با این حجاب و اینکه از خانواده متدینی هستید باید در دانشگاه حضور داشته باشید، چرا افراد بی ایمان و لامذهب وارد شوند؟ و باز شناخت استاد صحیح و پاسخ ایشان به جا بود.

در مورد شرکت در دانشگاه، ایشان می گفتند: دانشگاه رفتن به چه معنی است؟ اگر هدف، تحصیل علم باشد هیچ علمی از علوم اعتقادی (کلام، اخلاق و...) مهم تر و واجب تر نیست. اگر می خواهید حقوق 5 تومانی شما بشود 10 تومان یا به شما بگویند آقای مهندس و اسم و رسم پیدا کنید یا اگر موضوع امرار معاش بیش تری است یا این که وجهه بهتر و بالاتری داشته باشید دیگر خودتان می دانید.

با کمی فکر کردن می دیدیم اصل هم همین است. برایمان روشن می کردند، روزی دست خداست یعنی این طور نیست کسی با مهندسی یا دکتری درآمد بیش تری داشته باشد

خیلی از افراد بی سواد اجتماع که میلیونر یا میلیاردر می شوند با اینکه بی سواد هستند به این مقام مالی می رسند.

زندگی سیاسی و خاطرات این دوره ایشان

مرحوم استاد نیکو صفت رحمه الله مبارزات مهمی با گروه های ضالّه خصوصاً وهابیت داشتند. آقای سید مهدی بیننده، در بیانات خویش می فرمایند: مرحوم استاد اجازه نمی دادند داخل کلاس های درسی هیچ گونه عکسی نصب شود و عقیده داشتند این مسئله باعث حواس پرتی افراد می گردد. و خود استاد روزی تعریف می کردند که: در دوران قبل از انقلاب یک بار دیدم شخصی عکس شاه را نصب کرده سؤال کردم چه کسی این عکس را این جا نصب کرده؟ گفتند، فلان شخص. گفتم: مگر ما عکس حضرت ابا الفضل علیه السلام را زدیم که شما عکس شاه را زدید؟ منظورمان این است که هیچ عکسی نباید باعث پرتی حواس افراد شود. بعد از این واقعه رئیس کلانتری (ساواک) مرا احضار کرد. «به آنجا رفتم دیدم یک سرهنگ تمام پشت میز نشسته و یک پرونده قطور پیش رویش بود. گفت شما؟ خودم را معرفی کردم، گفت شما در آن مدرسه چه کاره اید؟ گفتم، جناب سرهنگ من خادم این مدرسه هستم. گفت شما خادم مدرسه اید؟ گفتم: بله. گفت شما منطق تدریس می کنید درست است؟ گفتم: بله. جناب سرهنگ من منطق را هم تدریس می کنم. گفت: شما عهده دار کلاس عقائد در سطح عالی که فلان دکتر و فلان دکتر و فلان حجة الاسلام از

یوسف آباد یا فلان عالم از قُم در آن حضور دارند، هستید؟ گفتم: بله آن درس را هم من تدریس می‌کنم. خلاصه از ساعت 2 الی 3 از ما سؤال می‌پرسید. می‌گفت: رئیس کلاس مناظره هم شما هستید؟ در ضمن شما خادم مدرسه هم هستید؟ گفتم: بله. سپس اضافه کردم جناب سرهنگ درس دادن تو ایران خدمت است یا خیانت؟ تا این مطلب را گفتم؛ رئیس از پشت میز بلند شد و گفت درست است برو خدمت را بکن، و مرا با احترام از آنجا خارج کرد».

در امور سیاسی احتیاط کاریشان بسیار بالا بود و وارد کار سیاسی نمی‌شدند. در انتخابات یکی از دوره‌های ریاست جمهوری، شاگردان از استاد راهنمایی خواستند که به چه کسانی رأی دهند؟ ایشان یک جمله خیلی زیبا فرمودند که: ریاست جمهوری مقامی است که یا در معرض تهدیدهاست و یا در معرض تطمیع یا او را تهدید به کشتن می‌کنند یا با پول و... او را تطمیع می‌کنند. بنابراین به کسی باید رأی داد که از لحاظ دینی و ایمان بسیار قوی و دین باور باشد که این تهدیدها و تطمیع‌ها در او اثر گزار نباشد. البته بنی‌صدر انتخاب شد که بعدها به خاطر همین تهدیدها و تطمیع‌ها کناره گرفت و....

با توجه به این که بعد از فرار رضاخان و هجوم متفقین به مملکت ما، اوضاع سیاست دگروگون شد تشکیلات دینی و روحانی که در زمان آن خبیث به شدت با خفقان روبرو شده بود، صورت جدیدی گرفت.

از جمله این تشکیلات، مدارس ابتدایی اسلامی بود که با همت یک روحانی بزرگوار، مرحوم حجة الاسلام شیخ عباس علی اسلامی (رضوان الله تعالی علیه) تشکیل شد و ایشان دارای دوستانی بودند و از جمله دوستان خوب ایشان مرحوم آقای سید عبدالرضا رجایی بود. آقای رجایی به بچه‌هایی که مشغول (تحصیل) شده بودند علوم اسلامی و احکام تعلیم می‌دادند، و به آنها در این زمینه‌ها آگاهی می‌بخشیدند و مردم را دعوت می‌کردند تا فرزندان شان را برای کسب علوم اسلامی به مسجد بیاورند تا مانند دیگر طلاب رشد اسلامی بیابند. مرحوم شیخ حسین نیکو صفت رحمته الله هم از همان بچه‌هایی بودند که برای آموزش درس‌های دینی به مسجد آورده شده بودند و با سؤالاتی که می‌پرسیدند نشان می‌دادند که در هر موضوعی کنجکاوند.

مرحوم استاد اجازه نمی‌دادند مباحث سیاسی وارد فضای مدرسه

شود و فضا و جو درسی مدرسه را مخدوش سازد.

در زمان پیش از انقلاب کسانی که در بحث اعتقادات دینی فعالیت داشتند مخالف رژیم طاغوت محسوب می‌شدند، در مورد ایشان هم این مطلب صدق می‌کرد و قابل ذکر اینکه فعالیت‌های سیاسی عمده‌ای در رابطه با حکومت حضرت امام رحمته الله و به کار آمدن ایشان داشتند.

مبارزه با وهابیت

ایشان مبارزات مهمی با فرق‌های ضالّه مخصوصاً وهابیت داشتند. تمام هم و غم ایشان بر این بود که پاسخی مهیا کنند تا بتواند آنها را به راه راست هدایت کند و این که آنها را مجاب کنند که اشتباه فکر می‌کنند و راهشان صحیح نیست. آنها تبلیغات خودشان را انجام می‌دادند و ایشان از شیوه‌های مختلف در نهایت حتی متوسل به زور هم می‌شدند و با آنها به مخالفت می‌پرداختند.

مرحوم استاد مسائل و شبهاتی که در این زمینه بود، جمع‌آوری می‌کردند و در نهایت پاسخ مناسبی می‌دادند و در حد خودشان در این زمینه بسیار خدمت انجام دادند. نظرشان این بود که شیعه باید با اعتقادات خودش آشنا شود تا دچار فقر فرهنگی و مذهبی در قبال انحرافات این قبیل فرقه‌ها نشده و گمراه نشود و عقیده داشتند ما می‌توانیم برادران، دوستان و خلاصه کسانی را که به عنوان شیعه هستند با عقاید حقه آشنا نماییم تا دشمن کمتر در این زمینه در میان ما رخنه و نفوذ نماید.

به طور مثال گروهی از این مبلغین وهابیت در مسجدی جمع می‌شدند که محل تجمع آنها بود و به تبلیغ وهابیت می‌پرداختند. نماز جمعه می‌خواندند و به سبک سنی‌ها عمل می‌کردند و به هر نوعی با مذهب شیعه به مخالفت می‌پرداختند. (مرحوم نیکو صفت رحمته الله) احساس وظیفه سنگینی در قبال این افراد می‌کردند و سعی داشتند از طریق تربیت افراد و

شاگردان علاقه‌مند به این امر راه صحیح را به این گروه‌های منحرف نشان دهند.)

مقام علمی ایشان در کنار صفات باطنی و خصوصیات شخصی

مرحوم استاد، بسیار ساده و بی‌تکلف زندگی می‌کردند و در مسائل

مادی نیز زهد قابل توجهی داشتند.

می‌فرمودند: کار را برای رضای خدا انجام بده تا از عنایات خاصه پروردگار بهره‌مند

شوی.

صبر و تحمل ایشان واقعاً بی‌مد و مساب بود.

آقای سید تقی بیننده خواهرزاده آن مرحوم می‌فرمایند: در خاطرم هست روزی دایی به منزل ما آمدند، بنده فهرستی از مراحل تحقیق مبداء تا معاد به طور اجمال و فهرست‌وار که ابتدا اثبات صانع تعالی بود سپس نبوت عامه، تحقیق در ادیان، تحقیق در اسلام و در مذاهب اسلامی و مذهب شیعه سپس مذاهب شیعه اثنی عشری و... را مهیا و ثبت کرده بودم. قصد داشتم برای ایشان قرائت کنم تا ایشان اشکال گیری نمایند. البته نزد علمای دیگر هم خوانده بودم (علمای علوم عقلی - فلسفه - عرفان - کلام و... اما موفق نشده بودم در یک جلسه برایشان بخوانم و آن‌ها خسته شدند) از ساعت 3 بعدازظهر شروع به خواندن کردم در حالی که تا 11 شب ادامه داشت، ایشان گوش فرامی‌دادند و سپس نظرات خویش را در مورد کلیه آنها نوشته و به بنده تحویل دادند.

مرحوم استاد در عقاید اسلامی صاحب نظر بودند و واقعاً به این حد رسیده بودند که در عقاید نظر دهند و در خصوص مذهب شیعه اثنی عشری در حد تخصص کار کرده بودند نه در حد خطابه و منبر. به همین جهت نظر بعضی عالمان را حتی در این زمینه‌ها، رد می‌کردند و می‌فرمود در عقائد، مقلّد نیستیم.

از خصوصیات درونی ایشان کم حرفی بود، حتی دیده می‌شد، با حرف‌های عادی و غیر علمی میانه خوبی نداشتند اما به محض این که یک سؤال اخلاقی یا یک سؤال اعتقادی از ایشان پرسش می‌شد گویی گل از گل ایشان می‌شکفت. از این سؤال‌ها و پاسخ به آنها لذت می‌بردند، اگر افتاده و در حال مرگ هم بودند بلند می‌شدند و پاسخ می‌دادند. ایشان از آن دسته عالمانی بودند که هیچ کس نمی‌توانست در محضر ایشان اظهار وجود نماید و یا حرف عادی بزند چه رسد به حرف‌های دیگر. با وجود آن همه مقام علمی که از آن برخوردار بودند به طور مثال در بر خورد با یک طلبه حتی اگر از شاگردانشان هم بود، آن چنان احترام به وی می‌گذاشتند که ما همگی تعجب می‌کردیم و می‌فرمودند ایشان عالم دین است و یا لباس پیغمبر ﷺ بر تنش است.

این عالم فقیه همانند یک کارگر ساده کار می‌کردند، کیسه روی کولشان می‌گذاشتند و از میدان تره بار میوه خریداری می‌کردند. چه کسی فکر می‌کرد که ایشان عالم است آن هم از آن انسان‌های وارسته‌ای که در بیش تر زمینه‌های علمی و دینی زحمت کشیده بودند. اگر

احوال ایشان را برای خودمان ترسیم کنیم و مقدار کمی هم تأثیر بپذیریم قطعاً موفق خواهیم بود.

تا هستیم ای رفیق ندانستی که کیستم وانگه به سراغم آیی که نیستم

از شاخصه‌ی مهم ایشان شاگرد بودن در حد بالا بود. حدود 12 نوع بیماری داشتند و با وجود مشاغل متفرقه مادی و معنوی، هر دفعه که احوالشان را می‌پرسیدند می‌فرمود: الحمد لله، الحمد لله، هم چنین با وجود آن مقام و رتبه‌ی علمی که داشتند ذره‌ای کبر در وجودشان راه نداشت. اگر می‌دیدند استادی نیست تا به شاگردی که رجوع کرده درس بدهد (حتی درس ابتدایی روخوانی قرآن) خودشان پایین‌ترین حد درس را تدریس می‌کردند. بالاتر از همه زهد ایشان بود و بالاتر از زهدشان این بود که هر چه می‌دانست انگار هیچ نمی‌داند.

ایشان به تنهایی مدرسه را اداره می‌کردند، هم خدمتکار مدرسه و هم مدیر آن جا بودند. تمام کارهای مدرسه اعم از نظافت، آشپزی، درست کردن چای، تبلیغات، تدریس و... را خود انجام می‌دادند. تقریباً می‌توان گفت همه‌ی افرادی که به نحوی با ایشان رابطه‌ای داشتند این امر را تأیید می‌کنند.

از صفات ایشان ساده زیستی بود. فیلی ساده و بی‌ریا زندگی می‌کردند.

اگر شخصی با ایشان صحبت می‌کرد مرحوم استاد هیچگاه به صورت او نگاه نمی‌کردند.

هیچ گاه بلند نمی‌خندیدند و لبخند می‌زدند. بسیار بسیار بی‌توقع بودند و در حد خودشان خیلی خدمت می‌کردند (در جمع آوری مدارک، جزوه‌ها و...) (این القاب و عناوینی که حتی در جزوات موجود است مورد قبول ایشان نبود. تنها نظرشان این بود که انجام خدمت به خلق خدا را بنمایند که مورد رضای حق تعالی است. عقیده داشتند اگر دانشجویان تنها این یک درس (خدمت به خلق خدا) را از ایشان یاد بگیرند کافی است. روحیه جالب دیگر، روحیه سازنده‌ای بود که برای دیگران داشتند تا مشکلات را سخت نگیرند. انواع محرومیت‌ها را کشیدند اما هیچ ناله و شکایتی نکردند و «این حجت خداوند است که عالمی عمری این گونه زندگی کند و برای هدفش دست از همه چیز بکشد. واقعاً این درس را به همه‌ی ما ارائه دادند که با تمام ناگواری‌ها بسازیم و بفهمیم که ارزش خدمت به مردم، و تعلیم و تربیت نسبت به خلق که شغل انبیاست با هیچ چیز در دنیا قابل مقایسه نیست و مرحوم استاد ارزش این هدف را دریافته بودند لذا زندگی‌شان را بر این مبنا قرار داده بودند.» بارها دیده می‌شد، دستشویی‌های مدرسه را می‌شستند، نظافت می‌کردند. بارها و بارها پتوهای مدرسه را که برای مراسم شب‌های جمعه جهت استراحت مناجات کنندگان بود در حوض وسط حیات خیس می‌کردند و با آب و تایید یکی یکی همه را می‌شستند.

از سایر خصوصیات ایشان دل‌رحمی، محبت، دل‌سوزی و... بود و هم چنین توجه به عدم اسراف، در حالی که، در خاطرات بیان شده، میوه موز برای یکی از امراضی که داشتند

مفید بود، قرار شد یکی از دوستان یک عدد موز بخرد. در حالی که 1 کیلو خریداری کرد، استاد اعتراض کردند که چرا 1 کیلو خریدی و اسراف کردی.

همه‌ی زندگیشان این‌جا (مدرسه مهدیه) بود. خودشان غذا درست می‌کردند آن هم بدون چربی و نمک، در زمستان که برف زیادی در محوطه‌ی بیرون مدرسه و بالای پشت بام جمع می‌شد به همراه سایر اعضاء مدرسه برف پارو می‌کردند و این تواضع ایشان را می‌رساند و این که واقعاً مخلص و سرباز امام زمان علیه السلام بودند.

روحیه‌ی خودسازی ایشان در حد بسیار بالا بود به طور مثال هنگامی که مریض می‌شدند کمتر نزد پزشک می‌رفتند و نیز کمتر از داروهای شیمیایی استفاده می‌کردند بلکه با مطالعه روی درمان بیماری‌هایشان، با داروهای گیاهی به درمان خویش می‌پرداختند.

عالمی بودند که تارک لذت‌های دنیا شده بودند و به تحصیل علم می‌پرداختند در حالی که ساده‌ترین لباس‌ها را به تن داشتند و اگر کسی این شخصیت را نمی‌شناخت نمی‌توانست تشخیص دهد که اداره کننده مدرسه است یا یک شخص عادی یا یک عالم بلند مرتبه. «داشتن انگیزه‌ی خدایی در انتخاب راه و استقامت ورزیدن در آن راه بسیار مؤثر است و هر که در این راه انگیزه معنوی قوی‌تر باشد، نتیجه‌ی بهتری از وقت و زمان می‌برد و در زمینه تحصیل علم هم اگر با نیت خالص برای خداوند باشد خداوند به او توفیق هدایت می‌دهد تا وسیله هدایت مردم قرار گیرد»، در روایت آمده، کسی که یک نفر را هدایت کند

ثواب و اجرش مطابق با چیزهایی است که آفتاب در این دنیا بر آن‌ها می‌تابد و اگر کسی قدر و منزلت ثواب را بداند خدای تعالی توفیق هدایت خلق را به این شخص می‌دهد و مرحوم استاد واقعاً از این دسته افراد بودند که توفیق هدایت مردم را داشتند.

* آن مرحوم نسبت به کسانی که می‌خواستند اطرافش را شلوغ نموده و مقام ایشان را بالا ببرند احتراز شدید داشتند و به شدت معترض بودند و از نسبت‌هایی که مثلاً شما حتماً با امام زمان علیه السلام در ارتباطید و یا... بیزار بودند.

* مرحوم استاد بزرگوار دقیقاً یکی از مصادیق بارز آمران به معروف و ناهیان از منکر بودند زیرا خویشتن را مسئول می‌دیدند به همین جهت هیچ لذت دنیوی از عمر خویش نبردند. تمام هم و غمشان در این مسیر گذشت. طبق آیه شریفه «كُنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: مسلمانان، شما بهترین امتید در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر کنید.»

یعنی از جهت سرفرازی و سربلندی و اسوه بودن، بهترین مردمان خواهید بود و استاد این چنین بودند.

* افتادگی و تواضع ایشان عجیب بود. مجموع زندگیشان نان خشک، سیب زمینی پخته‌ای بدون نمک و امثال اینها بود. با وجود این بهره‌ی مادی محدود از زندگی، خدمات فراوانی در مدرسه مهدیه انجام دادند، از دعا و قرآن خواندن و شب زنده‌داری و تدریس گرفته

تا هدایت و دست‌گیری از انسان‌های درمانده و....

* از لحاظ اخلاقی واقعاً عامل به تمام معنا بودند. آرزو به دل شاگردان مانده بود که استاد کاری از آن‌ها بخواهد. امور شخصی خویش را به کسی محول نمی‌کردند البته در اواخر عمر که نابینا شده بودند اوضاع تفاوت می‌کرد اما باز به عده‌ای خاص رجوع می‌کردند (مثل دختر خویش و...) 2 دقیقه قبل از شروع کلاس‌ها جزوات را مرور می‌کردند و هر گاه ثانیه شمار به زمان مورد نظر که می‌رسید می‌فرمود: اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ.

امام علی (علیه السلام) فرمودند: نظم و تقوی برادر یکدیگرند. در ایشان هم می‌شد تقوا را دید و هم نظم را؛ سر ثانیه درس را شروع و سر ثانیه درس را به اتمام می‌رساندند حتی این نظم در مناجات‌ها هم دیده می‌شد، بدون این که ساعتی در اختیار داشته باشند.

وقتی مراسم تمام می‌شد استکان‌ها و پتوها را جمع می‌کردند، چهار پتو این بغل چهار پتو بغل دیگر و متکاها را با دندان می‌گرفتند و معتقد بودند همه‌ی این‌ها ثواب و اجری دارد که قابل مقایسه با پاداش دنیوی نیست. واقعاً دل‌کنده از این دنیا و اهل تقوی و عمل بودند.

کلاس‌ها و محیط مدرسه از لحاظ ظاهری جاذبه‌ی خاصی نداشت تنها عمل توأم با تقوای ایشان نورانیت خاصی را ایجاد می‌کرد که همه را به خود جذب می‌نمود. طوری احادیث را قرائت می‌فرمودند که مخاطب از شدت اهمیت آن مو بر تنش راست می‌شد. و قابل درک بود که آن حدیث در جان و قلبش نشسته و با تمام وجود می‌شنید.

مرحوم استاد می فرمودند: اگر می خواهید جلسه ای تشکیل دهید بگوئید خدایا تو به من آموختی من هم به دیگران می آموزم به بنده صبر بده و این اشخاص را آماده یادگیری نما. در آن زمان حدوداً 400 الی 450 شاگرد داشتند و کل کلاس ها پر از شاگرد بود. کلمه به کلمه درس می دادند و شاگردان می نوشتند (جزوات عقائد، اخلاق و...) که امروزه در اختیار شاگردان و دانشجویان است) سپس به آنها می فرمود: بخوان بینم اشتباه نکرده باشی. این صبر و گذشت در هر استادی نیست حتی با آن مقام علمی می دیدیم به یک بچه شش ساله حمد و سوره یاد می دادند، و فرقی بین تدریس این جزوات با آموزش حمد و سوره به بچه 6 ساله نمی دیدند.

* از ویژگی های ایشان برخورد ایشان بود که در روایات داریم از نبی مکرم اسلام ﷺ: «الْقِيَامُ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسَطٍ: با برادرت با چهره باز و گشاده برخورد کن»¹.

واقعاً مصداق این فرمایش بودند، از لحاظ روانپزشکی هم داریم که در ارتباط با مردم طوری بایستی رفتار و برخورد کرد تا طرف مقابل احساس کند که دوستش داری یعنی با محبت واقعی که رنگ و بوی خاص دارد. طبیعت و قلب و باطن انسان احساس می کند که این فرد محبت واقعی دارد یا خیر. محبت واقعی و پاک آن نوع از محبت است که انبیاء و اولیاء الهی نسبت به امت خویش داشتند یعنی هیچ اجر و پاداشی در قبال این مسئله از امت

1. بحار الانوار 38/171/74- میزان الحکمه ج 1 آداب برادری

نمی خواستند مرحوم استاد هم خالص ترین و پاک ترین محبت را نثار شاگردان و دانشجویان خویش می کردند. شاگردان بیان می دارند: ما احساس می کردیم خیلی ما را دوست دارند در بر خوردشان قدرت جاذبه خاصی داشتند و انصافاً هم با اخلاصی که به همراه داشتند همراه با تلاشی مستمر توانستند یک سری افراد را از گوشه و کنار تهران جذب نمایند و بیان می داشتند هدفشان از تأسیس مدرسه آشنایی با عربی و قرآن است و این که سراغ اعتقادات برویم تا با هر طوفانی متحول و دگرگون نشویم و از چنگال دشمنان اسلام مصون بمانیم. بشرط آنکه منطقی و با استدلال و با تعهد به مبانی و معتقدات اسلام وارد شویم. و تلاشی که در این زمینه داشتند باعث پرورش اساتیدی در این زمینه شد که هم اکنون اکثر ایشان مبلغین واقعی امور اعتقادی و دینی و قرآنی شده اند و در همه جا شاگردان استاد مبداء خیرات گشته اند.

* همه ی کارهایشان برای رضای خدا بود. در شبانه روز مطالعه ی فراوانی داشتند و با مدیریتی عالی کارهایی نظیر جارو، شستشوی ظروف و لباس و نظافت اتاق ها را بدون منت انجام می دادند در عین حال یک استاد خوب و در همه ی دروس بالاخص در زمینه ی اعتقادی کوشا بودند. تا جایی که در پایین مدرسه مغازه ای داشتند و از محل درآمدشان مقدار زیادی را برای مدرسه و مقدار کمی را برای خانواده محترمشان می فرستادند.

طوری عمل می کردند که گویی با چشمان خویش مرگ و بهشت و قیامت را دیده اند که

اتفاقاً از اوصاف متقین در نهج البلاغه است که: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةَ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُتَّعَمُونَ». از اوصاف متقین است گویی که بهشت را می بینند و خود را متنعم و برخوردار از نعم بهشتی، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا وَ هُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ: گویی جهنم را می بینند و خویش را معذب به عذاب الهی¹، این طور متقین خود را بین خوف و رجاء قرار داده اند، مرحوم استاد می فرمودند: مؤمن نیست کسی که بین خوف و رجاء قرار نگیرد به طور مساوی، که هر کدام کفه اش سنگین تر شود گرفتاری می آفریند.

توجه به جوانان (تربیت کودکان و...) یعنی امور فرهنگی مرحوم استاد رحمه الله

این عالم فرزانه علاقه ی وافری به برنامه ریزی جهت رشد نونهالان و جوانان داشتند، و برای آنها کلاس های متفاوتی از جمله روخوانی قرآن دائر می ساختند. خصوصاً مرحوم استاد جهت جذب جوانان اساتید انگلیسی را می آوردند تا در حاشیه، خودشان به آن ها عربی آموزش دهند و تأکید می کردند ارزش ادبیات عرب (صرف - نحو - بیان - بدیع) جهت مقدمه شدن یادگیری احکام، فقه، اخلاق و یا عقاید بسیار بالاست و تکیه داشتند عقائد باید صحیح شود خصوصاً عقائد جوانان که اگر درست شود باقی به تبع آن صحیح می شود (اخلاق و فقه و...) و بسیاری از شاگردانشان خصوصاً جوانان جذب و شیفته ی اخلاق وی بودند.

1 . میزان الحکمه ج 13 ویزگیهای متقین

جالب اینجاست که گروه سرود، دکلمه، شعر، روضه و... تشکیل داده و به تنهایی آن‌ها را اداره می‌کردند. برای این امر از بچه‌های 5 سال و 6 سال و 7 سال و... استفاده می‌کردند. برای این بچه‌ها پتوهای کوچک گرفته بودند تا شب آن جا بخوابند، پتو رویشان می‌انداختند، برای آن‌ها غذا درست می‌کردند و پتوهاشان را سالی یکی دوبار می‌شستند.

عقیده داشتند جوان‌ها آینده‌ساز هستند. یکی از شاگردان که هم اکنون چشم پزشک هستند بیان می‌دارند: هنگامی که در حال معالجه بیماران هستم مدام فرمایشات استاد به ذهنم می‌آید که می‌فرمودند: شما پزشک‌های آینده هستید باید با مردم خوب برخورد کنید. ضعفا را در نظر بگیرید و خودتان را به پول و مادیات نفروشید.

و با این که امراض لاعلاج متضاد داشتند جهت تنوع اردوئی ترتیب داده و بچه‌ها را در باغی در کرج جمع کرده و روی صندلی می‌نشاندند و تا وقتی بچه‌ها نمی‌نشستند ایشان نمی‌نشست و به طرق مختلف به آن‌ها درس می‌آموختند، در پایان بچه‌ها را یکی یکی به منزل می‌رساندند یا کسی را مسئول می‌کردند تا آن‌ها را به منزل برسانند.

ایشان قبل از انقلاب گروهی از جوانان را تربیت کرده بودند که می‌توانستند ایراد خطابه نمایند و مسائل و مطالب مذهبی را به صورت سخنرانی حفظ نمایند و در مجالس مذهبی بیان کنند و این گروه‌ها از گروه‌های سنی 8 تا 20 سال تشکیل می‌شدند.

* مرحوم استاد توجه خاصی به مسائل جوانان و نوجوانان داشتند تا آنها منحرف نشوند

و به صورت‌های مختلف سعی در جذب آن‌ها داشتند تا زیر چتر هدایت قرار گیرند. مبتکر جمع‌خوانی (همه‌خوانی) بودند و در این روش به آموزش مطالب مذهبی در قالب شعر می‌پرداختند. تا آنها تربیت یافته‌ی مکتب وحی شوند. و سرمایه‌ی زیادی در این راه صرف می‌کردند تا به عنوان مثال سرود آنها فعالیتی باشد برای تبلیغ و ترویج دین و مذهب و در مساجد مختلف این گونه فعالیت داشتند.

* به امر ازدواج جوانان اهمیت می‌دادند و در این زمینه بسیار یاری و کمک می‌رساندند و مشوق جوانان محسوب می‌شدند. برای جوانان کلاس خط دائر می‌کردند و به رجوع کنندگان اصول عقائد نیز درس می‌دادند. و هدفشان این بود که قشر جوان هم علاقه‌مند به یادگیری اصول اعتقادی‌شان شوند.

* توجه زیادی به حضور بچه‌ها در مساجد داشتند. در زمان حکومت نظامی احیاء می‌گرفتند و از ساعت 2 بعد از ظهر تا نیمه شب بیش‌تر کلاس‌ها را تشکیل می‌دادند. به عنوان تشویق به امر دین هر کس که 2 بیت شعر برای امام زمان علیه السلام می‌خواند، جایزه می‌گرفت و به این شکل تأکید فراوان جهت یادگیری احکام و عقائد توسط جوانان و نوجوانان داشتند.

نحوه‌ی برخورد با دانشجویان (شیوه تدریس) و چگونگی تشکیل کلاس درس

مرحوم استاد پای بند به تمام مسائل اخلاقی حین تدریس بودند و با شاگردان خویش

عقد اخوت می بستند و حتی با وجود یک نفر کلاس درس را تشکیل می دادند.

برای تبلیغ دروس، تابلوهای متعددی را جلوی مدرسه نصب کرده بودند و

همه‌ی دروسی را که به تابلو زده بودند خودشان به صورت مجانی (رایگان)

تدریس می کردند. و جهت پاسخ به سؤال کنندگان فکر و تأمل می نمودند.

آقای سید تقی بیننده (خواهر زاده ایشان): بنده از ابتدای دوران بچگی یعنی سال 1345

که 11 سالم بود در محل فوقانی مسجد مهدیه جهت خواندن 3 درس عربی، عقائد و اخلاق

خدمت ایشان می رسیدم. از همان ابتدا مایل بودم سؤال های پیچیده‌ی عقائد را بیابم و

متوجه بودم که ایشان خیلی به این مسائل ورود دارند و به صورت علمی و عملی کار

کرده اند، خدمت می رسیدم و ایشان با آرامی و به طور ساده مشکلات اعتقادی مرا حل

می کردند و درس اعتقادات را پایه می دانستند.

در کلاس درس هنگامی که شفصی از ایشان سؤالی می پرسید تا زمانی که

مطمئن نمی شدند پاسخش را گرفته او را (ها) نمی کردند.

مرحوم استاد نیکو صفت رحمه الله یکی از مصادیق عالیه هدایت بودند و علاقه داشتند دست

دیگران را هم بگیرند و به راهی که تشخیص داده بودند حق است هدایت کنند.

ایشان به شاگردان می فرمودند به من بگویید داداش (نه استادی، نه اسمی و...) آن قدر

از باب اخلاص به کسانی که نزد او می رفتند نزدیک می شدند تا این که مبدا کسی بگوید

استاد. با توجه به این که مقام علمی بالایی داشتند همه‌ی دانشجویان به ایشان داداش می‌گفتند. اگر یک نفر می‌آمد و اظهار می‌داشت، می‌خواهم عربی یاد بگیرم ایشان می‌فرمود: هدف از خواندن عربی چیست؟ می‌خواستند واقعاً هر کسی در آن جا درس می‌خواند از روی اخلاص و صرفاً برای خدا باشد یا اگر کسی می‌گفت می‌خواهم فقه بخوانم ایشان از ابتدا به هر نحو ممکن او را راهنمایی و ترغیب به خواندن اصول عقائد و تصحیح نماز و احکام و علم اخلاق و... می‌کردند یعنی علومی که خواندنشان برای انسان ضروری بود.

* ایشان در تدریس با حوصله و درایت بودند و درس را خوب می‌فهمیدند و بخوبی نیز بیان می‌کردند.

ایشان نسبت به شاگردانشان حالت تحکم نداشتند بلکه با کمال احترام با آن‌ها برخورد می‌کردند. و گاهی برای تشویق ایشان به آنها القابی می‌دادند به طور مثال به یکی از این افراد با توجه به این که انسان قوی در سخنرانی بودند و از ظاهرشان هم چنین چیزی هویدا بود لقب مجاهد را داده بود ما به ایشان می‌گفتیم محمد مجاهد.

دانشجویان اظهار می‌دارند: حال که توفیقی حاصل می‌شود و خود ما به کتب اخلاقی در ارتباط با درس خواندن و تدریس کردن مراجعه می‌کنیم و هم چنین به آیات و روایات، در می‌یابیم که ایشان واقعاً ما به مو طبق دستورات دین و ائمه اطهار علیهم‌السلام عمل می‌کردند.

در درس دادن شیفته‌ی این بودند که این درس را واقعاً به طرف بفهمانند طوری درس می‌دادند که دانشجو در کلاس وقتش تلف نمی‌شد. می‌فرمودند: انسان باید طوری آموزش ببیند که درس تابلوی جلوی ذهنش باشد یا در ارتباط با علم عقائد می‌فرمودند: این علم، روزنامه نیست که بخوانی و پس از خواندن، آن را کنار بگذاری باید تفهیم و تفکیک شود تا بتوانی از آن در اجتماع استفاده کنی. البته بسیاری از افراد وقتی می‌دیدند ایشان در درس سفت و سخت برخورد می‌کند چون اهدافشان غیر از این‌ها بود طاقت نمی‌آوردند.

* از خصوصیات برجسته ایشان به هنگام تدریس این بود که در یک ساعت پائین‌ترین سطح آموزش مثل روخوانی قرآن و اعراب‌گذاری و... را درس می‌دادند و ساعت بعد عالی‌ترین سطح درس را، این خود یک شاهکار است و کمتر کسی قادر به این‌گونه روش تدریس است. در هر سطحی خیلی زیبا و به نحو عالی و مورد فهم برای مخاطب عمل می‌کردند. مثلاً اساتید زیادی هستند که اگر درس تفسیر دهند دیگر نمی‌توانند آموزش قرآن یا ادبیات عرب یا علم صرف تدریس کنند. اما او این گونه نبود. هم چنین توجه به این موضوع نداشتند که کلاس درس 1 نفر یا 2 یا 5 یا 20 نفرند همین امر باعث شد چیزی حدود 40 سال مدرسه را اداره کردند بدون هیچ تعطیلی. حتی در زمان موشک‌باران تأکید داشتند: به هیچ عنوان نباید مناجات شب‌های جمعه یا (درس‌های مربوطه) ترک شود و همین طور هم بود.

ایشان اصرار داشتند در امر تدریس باید متمرکز کار شود. وقتی می دیدند جوانی دارای استعداد است معتقد بودند اگر تمام عمر و سرمایه شان صرف او شود چون آن فرد منشأ اثر می شود پس سودمند است و این فرد در آینده می تواند خیلی کارها را انجام دهد. افراد کم حوصله ای هستند که کمی اعتقادات، کمی عربی، کمی منطق و اخلاق می خوانند سپس رها می کنند خلاصه بعد از 10 الی 15 سال هنوز چیزی نیاموخته اند. ایشان معتقد بودند پراکنده کار نشود، شخص یک رشته درسی را پیش گیرد و خوب از عهده ی آن برآید. اگر استاد چنین شخصی را پیدا می کردند حاضر بودند مدرسه را تعطیل و وقتشان را صرفاً برای او بگذارند. چون نتیجه نهایی چنین عملی همان نتیجه ایجاد درس و کلاس در مدرسه بود.

* ایشان در شروع تدریس همیشه یک مسئله از احکام می گفتند سپس درس را آغاز می کردند. از ساعت 6 عصر شروع به تدریس می کردند تا انتهای درس (چندین ساعت) روی زمین نشسته بودند و درس های مختلف عربی و عقائد اجمالی و... را به طور مداوم تدریس می کردند و خسته نمی شدند.

از نظر درسی ایشان واقعاً دلسوز بودند. هنگام پاسخ دادن دانشجو حتی اگر وقت اذان مغرب یا هر زمانی بود صحبت او را قطع نمی کردند به پاسخ او گوش می دادند تا درس را کاملاً تحویل بگیرند. با مراجعه به احادیث و روایات پی می بریم هیچ ثوابی بالاتر از برپایی مجالس علمی و دینی نیست. به همین دلیل مقام عالم، بالاتر از زاهد است. زیرا زاهد همه

حال در حال عبادت است اما عالم با عمل، مرده را زنده می کند و این شأن واقعاً نصیب ایشان شده بود. قابل ذکر است، سواد ایشان حوزوی و قرآنی بود.

* ایشان شخصیتی بودند که از شدت علاقه به علم از کسب فاصله گرفتند و تمام اوقات و اموال خود را صرف تحصیل و تربیت دانشجویان نمودند و تمام سرمایه زندگی و عمرشان در مدرسه صرف شد. ایشان قبل از انقلاب با آن شرایط و وضعیت جامعه توانستند افراد زیادی را جذب کلاس های خویش از جمله (اعتقادات) نمایند و بعد از انقلاب هم که این امر ادامه داشت، چه از این بهتر که خداوند به شخصی توفیق دهد تا وسیله ی هدایت مردم قرار گیرد.

مرحوم استاد مسائل مذهبی و دروس این پنینی را یافتنی

می دانستند نه یافتنی.

مرحوم استاد تقریباً یک سال آخر عمرشان را بدون نعمت چشم سپری کردند. با همان چشم نابینا، هدایه و منطق درس می دادند و از حفظ اشکال گیری می کردند. (هم چنین ایشان شرح دعای کمیل را (تا 800 صفحه) نوشتند).

اهمیت حفظ حجاب خانم ها نزد ایشان و شیوه برخورد با آن ها به هنگام تدریس

به جاست جهت بیان اهمیت این مبحث، فرمایش دختر مکرمه ی مرحوم استاد را سرلوحه قرار دهیم، باشد که ان شاء... در دل ها تأثیر گذاشته و مایه ی عبرت همگان باشد.

دختر مکرمه‌ی ایشان می‌فرمایند: «پدرم در حد بسیار زیادی به روابط محرم و نامحرم اهمیت می‌دادند. در خاطرم هست روزی به مدرسه مهدیه رفتم، ایشان سرشان را بلند نکردند به من فرمودند کلاس خانم‌ها آن طرفه و به هر خانمی از جمله خودم، یک پوشیه می‌دادند.

مرحوم استاد حساسیت عجیبی در حفظ حجاب بانوان داشتند، لذا درس عقائد ویژه خانم‌ها برگزار می‌کردند. صبح‌ها که خانم‌ها کلاس داشتند فردی بنام مشهدی یحیی جلو درب مدرسه می‌نشست تا مرد بیگانه‌ای عمداً یا سهواً وارد نشود، قبل از این که خانم‌ها تشریف بیاورند استاد در کتابخانه می‌نشست و در را می‌بست تا خانم‌ها که وارد می‌شوند دیده نشوند. چون آن زمان معلم خانم جهت تدریس نبود استاد خودشان خصوصاً درس اصول عقائد را تدریس می‌کردند. ایشان یک میکروفن در کتابخانه و یک بلند گو در اتاق دیگری که اتاق خودسازی نام داشت و دروس خودسازی تدریس می‌شد گذاشته بودند و در اتاق خانم‌ها هم یک میکروفن و از این طریق تدریس می‌کردند و اگر خانمی سؤال داشت از میکروفن کلاس خودش استفاده می‌کرد و استاد هم بدین نحو پاسخ‌گو بودند و از اختلاط مرد و زن نامحرم به شدت پرهیز داشتند، در مراسمات اگر خانم‌ها می‌خواستند از وضوخانه و دستشویی استفاده کنند درها را می‌بستند و زمان خاصی را برای این مسئله قرار می‌دادند و جالب اینکه این روش به تبعیت از ایشان تا به اکنون نیز ادامه دارد.

قابل ذکر این که یک نفر از دوستان نظری داشتند در مورد سخت گیری حجاب بانوان و پوشش وجه و کفین، ظاهراً با استاد اختلاف نظر داشتند و با استفتای این مسئله از مرجع خویش که فرموده بودند اگر اشکالی به وجود نیاورد نیازی به این حد پوشش نیست، می خواستند حساسیت استاد را در این زمینه خدشه دار کنند اما استاد در پاسخ او فرمودند: اگر مفسده ایجاد نکند اشکالی ندارد. مفسده در چیست؟ مرجع مشروط پاسخ داده اند و... و با این توضیحات کسی نتوانست این حساسیت مرحوم استاد را کم یا خدشه دار کند.

توسل قبل از درس و محبت و افری که نسبت به امام عصر علیه السلام داشتند

مرحوم استاد نیکو صفت رحمه الله، توسل فوق العاده به ائمه علیهم السلام داشتند. در فضای مدرسه مهدیه که وارد راهرو می شویم سمت کتابخانه به طرف چپ اتاقی بود که بعدها اتاق مطالعات جمعی نامگذاری شد. در آن مکان تخته ای قرار داشت ایشان قبل از ورود به کلاس ابتدا این جا می نشستند. مطالعه می کردند سپس روضه ای می خواندند برای امام حسین علیه السلام و ... صفایی می کردند و توسلی هم به امام عصر علیه السلام پیدا می کردند و توجه خاص ایشان قابل تأمل بود و بعد از آن امر تدریس و مطالعه را شروع می کردند.

ایشان دل داده ای اهل بیت علیهم السلام بودند، خصوصاً امام عصر علیه السلام و علاقه ای ویژه ای به آقا داشتند.

آن مرحوم بسیار مراقب بودند تا در این زمینه مُرید پروری نکنند. مردم عوام تا یک نفر

فعالیت مذهبی خوبی داشته باشد دورش را می گیرند و به خاطر آن احساسات لطیف مذهبی که دارند باعث فریب علما می شوند چه بسا برخی از مقدسین و مبلغین در اثر این نادانی های مریدان از راه راست گمراه و منحرف شدند و هدف اصلی را گم کردند. ایشان دوست داشتند کسانی که نزد او می آیند درس بخوانند و با سواد شوند ولو در این مدرسه نباشد و مخالف این بودند که کسانی دورش را بگیرند و او را بالا ببرند، و چون خویش را در برابر اسلام و تشیع و امام زمان علیه السلام مسئول می دیدند ارادت و دل دادگی و شیفتگی عجیبی نسبت به ایشان داشتند.

علاقه ی عجیبی به امام عصر علیه السلام داشتند و از شلوغ شدن اطراف خود احتراز شدید می ورزیدند و به شاگردان می فرمودند: بروید در جاهای دیگر تا بساط دینی در آن جا هم پهن شود. اعتقاد داشتند بعضاً عوام با گرفتاری هایی علماء را به انحراف می کشانند مثلاً نسبت هایی می دهند که شما با امام زمان علیه السلام حتماً در ارتباطید و یا ... و به این مسائل اعتراض داشتند.

مناجات ها

حدوداً از سال 1333 ه ش بعد از تأسیس مدرسه توسط حاج مهدی صبحی مرحوم استاد در کلاس های درس، بیان می داشتند این درس ها مقدمه ای است برای مناجات شب جمعه و دعای کمیل و هر کدام از این کلاس ها اگر تعطیل شود مراسم شب جمعه نباید تعطیل

شود و این مراسم مناجات شب‌های جمعه به هر نحو برگزار می‌شد.

در نوارهای قدیمی گاهی 4 ساعت مناجات ایشان شنیده می‌شد و تأکید شدید داشتند بر این که: من خدمت بزرگان طراز اول هم که می‌رسیدم به من می‌گفتند: مقدمه گریه برای خدا، گریه بر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام خصوصاً سالار شهیدان (حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام) است. استاد با آن حالی که داشتند به نیایش می‌پرداختند (شب‌های جمعه) این مناجات حداقل 3 ساعت در طول شب ادامه داشت گاهی اعضاء 3 نفر بودند و بیش‌تر، ایشان کاری نداشتند که کلاس پر یا خالی باشد چه کسی آمده و چه کسی نیامده. حتی در آلمان (که برای درمان بیماری چشم رفته بودند) مجالس مناجات و دعای کمیل برگزار بود.

یکی از دوستان ایشان بیان می‌داشت: برای بار اول بود که در مراسم احیای شب‌های جمعه شرکت کردم، صبح که شد به داداش عرض کردم تا به حال در تهران که هیچ حتی در دنیا هم چنین مناجاتی ندیده بودم. وقتی ایشان شروع به احیاء می‌کردند باور کنید که اطلاق به لرزه می‌آمد و صدای گرم ایشان روح را جلا می‌داد وقتی که صبح می‌شد گویی روح انسان پرواز می‌کرد. برخی اوقات در حیاط مدرسه در فضای باز احیاء می‌گرفتند و تأکید بر آمدن به احیاء داشتند و گاهی به طور خصوصی در بیابان‌های اطراف احیاء می‌گرفتند.

در آن زمان مانند اکنون افاف یا آیفن نبود کلید درب مدرسه دستشان بود همیشه در مدرسه به علت عدم امنیت آن محل قفل بود. ممکن بود 10 الی 15 دفعه از این پله‌ها برای

باز کردن در پائین بروند و این از نفس والای ایشان بود و کلید را به کسی نمی دادند تا اتمام دعای توسل، سپس برای مناجات کلید را به افراد مورد اطمینان تحویل می دادند تا در را باز کنند و خود به مناجات می پرداختند.

درد دین

در ارتباط با این خصیصه‌ی مهم در وجود مرحوم استاد، آقای سید تقی بیننده (خواهر زاده‌ی ایشان) بیان می دارند: دایی بنده‌ی انصافاً در حد مقدور به آن چیزی که دریافته بودند دین خداست و دستور ائمه (علیهم السلام)، بدون هیچ تکلفی عمل می نمودند، خیلی مصر بودند بر عمل به روایت امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: کسانی که عالمند دردشان این است که به دین عمل نمایند، بنده سالیان متمادی و حتی 1 سال که سرباز بودم و چند سالی که در تهران دانشجوی بودم شبانه روز با ایشان همراه بودم از نزدیک خلوت و جلوت ایشان را نظاره گر بودم و واقعاً می دیدم تنها هم و غم ایشان این بود که به آن چیزی که می فهمید دین است در مرحله اول، خودش عمل نماید. به عنوان نمونه به عینه شاهد بودم که با وجود امراض گوناگونی که او را مورد آزار قرار می دادند، یک روز آپاندیسشان عود کرده بود و تکه کلام ایشان در هر حال «پروردگار مهربانم» بود هر وقت سؤال می کردی حالتان چطور است؟ محکم می گفتند، الحمدلله.

یک روز خدمتشان رسیدم برای خدا حافظی، گفتم کاری با بنده ندارید من قصد رفتن به

اصفهان را دارم، فرمود: سلام برسان، با آن کسی که کار دارم همیشه با من است. گفتم دردهایت را به او می‌گویی گفت: مُفَصَّل گفتم پس چرا خوبت نمی‌کنه؟ گفت: او پروردگار منه خوب می‌دونه با من چه رفتاری کنه و من خودم را مقصر می‌دانم، پس از رفتن به بیمارستان کیسه‌ی آب جوش باز شده و روی پایش ریخته بود خودش اظهار می‌داشت در اثر درد پایی که من آن شب دچار شدم دیگر درد آپاندیس را فراموش کردم، صبح همان روز دیدم در حالت اضطراب و در حالت خاصی هستند گفتم می‌خواهید آبی جهت وضو ساختن برایتان بیاورم بیان داشتند، هنگامی که من در درس اخلاق عنوان می‌کنم رسول خدا ﷺ همه‌ی کارهایشان را خودشان انجام می‌دادند چگونه راضی شوم تو برایم آب تهیه کنی؟ خودشان با آن حال رفتند و وضو گرفتند.

در مقابل هر چیزی که خلاف شرع مخصوصاً چیزی که حرام بَیِّن بود می‌ایستاد و اینطور نبود که نظاره‌گر باشد.

مرحوم استاد می‌فرمودند: من دنبال کسی هستم که درد دین داشته باشد کسی که واقعاً دین‌دار باشد و درد دین هم داشته باشد حقیقتاً به دنبال دوا هم می‌گردد. خیلی اهتمام می‌ورزیدند که در مواردی که دین در معرض خطر است در حد بضاعت و توانشان تلاش نمایند تا مشکل رفع شود. حس عجیبی در جمع‌آوری مدارک به نفع اسلام و دین و تلاش عجیب و وصف ناپذیری در به دست آوردن پاسخ و پاسخ‌گویی به سؤالات دینی (هم سؤالات

پیش آمده برای خودشان و هم برای مخاطبین) داشتند.

ایشان درد دین داشت و دلش می سوخت که جوان ها به دنبال دین و عمل به آن نیستند. واقعاً انسان خود ساخته ای بودند و به معنای واقعی به دنبال خودسازی بودند در این خصوص برقراری کلاس های خودسازی در کنار دعای توسل و دعای کمیل و مناجات ایشان ترک نمی شد.

ایشان بدلیل این درد دین و خلوص نیتی که داشتند حاق مسائل دینی را فهمیده و شیفته ی دین شده بودند.

آن چه بیش از همه در ایشان بود فهمیدن و فهماندن عقائد حقّه بود و می فرمودند، فراگیری درس عربی و منطق و... باید در جهت یاد دادن درس عقائد باشد.

یکی از آشنایان مرحوم استاد اظهار می دارند: بعد از انقلاب بنده خدمت استاد رسیده و عرض کردم فساد زیاد شده است. داداش گفتند: این متعلق به این زمان نیست. در همه حال فساد بوده و ادامه دادند، من در میدان سبزی فروشی کار می کردم کنار مغازه ما دو برادر بودند که هر دو یک زن داشتند آن قدر فعالیت کردم تا برای یکی از آن ها زن پیدا کنم تا ازدواج کند تا این دو برادر از هم جدا شوند. ایشان از همان ابتدا درد دین و دین باوری داشتند.

ایشان دل سوخته و دل داده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام بودند و جانشان با محبت اهل بیت علیهم‌السلام پیوند خورده بود. هر گاه با خبر می‌شدند که در مکانی جلسه‌ی مناظره‌ای برپا شده خودشان را به هر ترتیبی که بود به آن جا می‌رساندند و به طرق مختلف از قبیل پیاده کردن نوار و نوشتن و... در راه دفاع از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام کوشا بودند. نتیجه‌ی این جوشش و حرارت و گرمی و اعتقاد راستین ایشان، دل دادگی و صفای خاطر و احیای شب‌های جمعه و در کل حالت‌های عجیب ایشان هنگامی که نام مقدس ولی عصر علیه‌السلام بر زبان‌ها جاری می‌شد گویی که به حق خود آقا امام زمان علیه‌السلام نشسته‌اند و حضور در مجلس دارند در حالی که قطرات اشک از چشمانشان سرازیر می‌شد و بر گونه‌هایشان می‌ریخت. و در نهایت نیز در همین محیط مقدس مدرسه مهدیه جان به جان آفرین تسلیم می‌کنند. و مصداق این آیه شریفه بودند که: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي**. این مقام‌ها و مناصب را به هر کسی نمی‌دهند باید شخصی باشد که خالص و صاف برای خداوند متعال شود و از همه چیز دنیایی صرف نظر نماید. به خاطر خدا از آسایش و راحتی و تجمل‌گرایی بپرهیزد و خلاصه از همه لهو و لعب چشم بپوشد تا مصداق این آیه‌ی شریفه شود و این مطلب و انسان‌های این چنینی تکلیف را برای ما دشوارتر و سنگین‌تر می‌نمایند. باید آماده و مجهز شد و تاریخ تشیع به درستی این را نشان می‌دهد.

خاطرات سفر به آلمان برای درمان بیماری چشم و (دوره برگشت از آلمان)

آقای سید تقی بیننده می گوید: مرحوم دایی بنده پرهیز غذایی بسیار شدید داشتند. یعنی از همان جوانی چندین مرض با ایشان همراه بود. با وجود پرهیز شدیدی که داشتند مرض قندشان به چشمشان آسیب زد. چون ایشان از درمان و سفر به کشور دیگر خودداری می فرمودند چند نفری جمع شدند و ایشان را برای رفتن به این سفر راضی کردند و عقیده داشتند از نظر شرعی این سفر بر ایشان واجب است، با توجه به موقعیت خاصی که داشتند. ایشان مخالفت می کردند و می گفتند من تا شاه عبدالعظیم هم نمی توانم بروم بالاخره راضی شدند تا برای معالجه چشم به آلمان بروند. قابل توجه است ایشان در آن جا هم دست از فعالیت و تبلیغ دین مبین اسلام برنداشتند و این تکلیف را همه هنگام و همه جا بر دوش خود حس و حمل می کردند. مرحوم استاد می فرمودند: من رفتم آلمان و با دانشجویها و برخی علماء که از قدیم باینده آشنا بودند روبرو شدم و در همین مدت مطالب متعددی اعم از اشکالات و... مطرح و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در مجمعی حضور داشتیم همه ی افراد در مورد این که رسول خدا ﷺ بی سواد بودند صحبت ها و نظرهایشان را ارائه دادند سپس به بنده گفتند شما چیزی بگوئید. گفتم من اگر بحث کنم کلنگی بحث می کنم گفتند اشکالی ندارد، خلاصه رفتم آن جا بسیاری از آیات و روایات را مورد بررسی قرار دادم و از لحاظ عقلی صحبت نمودم یک مقدار خطابه هم مخلوطش کردم در نهایت بحث را جمع

کردم و فهماندم که پیامبر اکرم ﷺ خط ننوشته بودند نه این که بی سواد بودند قرآن هم از این بیش تر نفرموده یعنی همین اندازه خطاب به پیامبر ﷺ فرموده: تو با دستت چیزی نمی نویستی والا اهل باطل به شک می افتادند که تو رفتی درس خواندی و... نظرات متفاوتی هم دادند بعضی ها هم گفتند قدرت بر نوشتن نداشته بعضی ها هم گفتند قدرت داشته ولی نمی نوشته و... سپس یکی از دانشجویان اظهار داشت بحث شما و چنین چیزی که مطرح کردید در این دانشکده نظیر نداشته که کسی پیدا شود و این مطالب را به این نحو بیان کند.»

ایشان بسیار به هم اتاقی های خود روحیه می دادند و چندین بار از حفظ شب های جمعه دعای کمیل می خواندند.

وقتی برای درمان چشم قصد سفر به آلمان را داشتند یک پیراهن و یک شلوار و یک عصا که از چوب درخت بود و با یک جفت گیوه راهی سفر شدند.

یکی از همراهان ایشان در سفر می گویند: بنده در سفر آلمان به همراه استاد بودم، البته ابتدا قرار بود ایشان را به انگلیس ببریم روزی که رفتیم ویزا بگیریم روابط ایران و انگلیس به هم خورده به همین جهت با یکی از پزشکان در آلمان تماس گرفتیم و استاد را به آلمان بردیم. حدوداً سال 1366 به آلمان رفتیم و در بُن سکونت داشتیم. هنگامی که می خواستیم به سفارت برویم خیلی برایمان مشکل بود چون هم زبان آلمانی بلد نبودیم و هم مکان ها را

نمی‌شناختیم، آلمانی‌ها هم اصلاً به اتباع خارجی پاسخی نمی‌دادند. هنگام ویزا گرفتن باید حتماً پول و مبلغ تعیین شده را نشان می‌دادیم تا بدانند ما مبلغش را داریم و این مبلغ حدود 6500 مارک بود.

ما از لحاظ مالی و از نظر خوراک در مضیقه بودیم استاد 2 بسته بزرگ نان خشک سنگ به همراه داشتند که بی‌نمک هم بود آن‌ها را در روغن مایع خرد می‌کردند و می‌خوردند.

روزی استاد از من پرسیدند: تو که پول نداری چطور سوار تاکسی و اتوبوس می‌شوی؟ گفتم داداش بعضی وقت‌ها اصلاً پول نمی‌دهم گفتند این کار خلاف شرع است در ضمن اگر پلیس دستگیرت کند 40 مارک جریمه‌ات می‌کند. گفتم داداش این‌ها یهودی و مسیحی هستند و از دین خارجند. داداش گفتند، این جرمش بیش‌تر است چون اگر مسلمان بودند می‌شد آن‌ها را راضی کرد اما اگر یک یهودی در محضر عدل الهی، روز قیامت اظهار کرد این شخص حق الناس برگردن من دارد، حق مرا بدهید و اگر بگویند در مقابل این حق همه‌ی ثواب‌های شما را می‌خواهم چه؟ فکر این را کرده‌ای یا نه؟

بنده بعد از یک ماه بدلیل گرفتاری خانواده برگشتم و ایشان آن جا ماندند اما با هم تماس داشتیم. در آلمان آب آشامیدنی نبود و آب آن جا پر از املاح بود و ما باید آب خریداری می‌کردیم اما هزینه‌ی تهیه آن را نداشتیم. در آلمان در خانه‌ی ایرانی‌ها مقیم

بودیم، چون هزینه بیمارستان بسیار گران بود در حالی که مجروحین جنگی را به آن بیمارستان می‌آوردند.

به تدریج با فشاری که روی چشم ایشان حاکم بود بینایی چشمانشان ضعیف شد. مهم این که در آن جا شب‌های جمعه مراسم مناجات و دعای کمیل برگزار می‌کردند و آن زمانی که می‌خواستند برگردند با ناراحتی و اکراه ایرانی‌های مقیم آن جا روبرو می‌شدند آن‌ها نمی‌خواستند ایشان برگردند اما ایشان طاقت نیاوردند و بازگشتند.

ایشان در آلمان هم یک برنامه‌ی عجیبی پیاده کرده بودند. در اتاقی که بستری بودند اشکالات اعتقادی را مطرح می‌کردند و بحث می‌نمودند و شب‌های جمعه همراه دانشجویانی که با قطار به آن جا می‌آمدند و پیاده می‌شدند دعای کمیل را از حفظ می‌خواندند و مناجات می‌کردند.

خانه‌ای مخصوص ایرانیان جانباز یا دیگر افراد بود (استاد در آن خانه بعد از بیمارستان مستقر بودند، به علت گرانی هزینه بیمارستان) و با حالی عجیب به مناجات می‌پرداختند به همین دلیل افرادی حتی از 100 کیلومتری خود را به دعای کمیل استاد می‌رساندند.

هنگام برگشت از آلمان با توجه به این که عمل ایشان نتیجه بخش نبود هنگامی که متوجه شدند دیگر بینایی چشمشان از کار افتاده و توانایی مطالعه ندارند برای ایشان درد جان کاهی ایجاد شده بود و چون در طول زندگیشان عادت داشتند کارهای شخصی‌شان را

خود انجام دهند، دیگر به ندرت می توانستند به این صورت عمل کنند شاید دو سه مرتبه دیده شده بود که در حال غذا درست کردن نزدیک بود خودشان را بسوزانند، وقتی می گفتیم آقا بگذارید ما انجام دهیم می گفتند نه خودم انجام می دهم. بله این بیماری های جسمی از یک طرف و دردهای روحی ناشی از ناراحتی عدم مطالعه و عدم انجام امور شخصی و آن پرهیز مطلق غذایی بالاخره ایشان را از پای در آورد.

جزوات و تألیفات

از خصوصیات منحصر به فرد، قلم ایشان بود که از لحاظ شیوایی و رسایی و گیرایی و صراحت و فصاحت و بلاغت بسیار عالی بود. کاملاً بلیغ و رسا می نوشتند. اگر جزوات ایشان را مطالعه بفرمایید هیچ گاه خسته نخواهید شد و کاملاً جذب مطالب آن می شوید.

از مهم ترین تألیفات مرحوم استاد نیکوصفت رحمته الله، عقاید اجمالی و تفصیلی است که در هر باب کار شایانی صورت دادند و هم چنین ادبیات عرب و صرف و نحو و... از جمله جزوات زیبا، جزوه ی مناجات ایشان است.

در اواخر عمر اظهار ناراحتی از ناپینایی خویش می کردند به دلیل این که جزواتی از ایشان ناقص مانده بود.

جزوات استدلالی زیادی در زمینه ی توحید، نبوت و... نگاشتند و همیشه کارهایشان مبنی بر استدلال و منطق بود.

در مورد تألیفات ایشان در زمینه‌ی اعتقادات این که می‌گوییم اعتقادات و در یک کلمه خلاصه می‌کنیم منظور این نیست، بلکه یک جزوه توحید تفصیلی ایشان دنیایی از مطالب و حقایق است. دسته‌بندی جزواتشان اجمالی و تفصیلی بود در مورد مباحث تفصیلی بسیار موشکافانه و عالی عمل کردند که به قول آقای نیک‌خواه که به عنوان مزاح بیان می‌داشتند، که اگر علماء در اعتقادات تقلید را جایز می‌دانستند همه‌ی ما از آقای نیکو صفت رحمه‌الله تقلید می‌کردیم. هیچ ایرادی بر جزوات و مباحث ایشان وارد نبود. ایشان در زمینه‌ی اعتقادات در هر بابی به طور گسترده کار کردند همانند بحث توسل، عصمت، امامت، رجعت، توحید (صفات الله، اثبات وجود خدا و...) در زمینه علوم دینی‌ی و ادبیات عرب خصوصاً علم صرف و نحو جزوات عالی تألیف کردند و به پایان رساندند به طوری که جامع‌المقدمات و سایر کتب حوزوی در جزوات استاد جمعند. غیر از این‌ها در زمینه‌های اخلاقی نظیر مبحث ازدواج تألیفاتی داشتند و هم چنین در مورد خیلی از احکام، جالب این که جزوه‌ای نگاشته بودند به نام جزوه مناجات که غوغایی به پا می‌کرد. یا در رابطه با روضه‌ی امام حسین علیه‌السلام، روضه‌ی حضرت مسلم، حضرت علی اکبر و... که در هنگام خواندن آن‌ها ناخود آگاه اشک انسان سرازیر می‌شود و احتیاج به شرکت در هیچ منبر و مداحی نبود.

ایشان در تحریر جزوات نظم خاص و عجیبی داشتند. هر جزوه‌ای همانند عربی به کار اصولی نیاز داشت با چهار رنگ خودکار می‌نوشتند و واقعاً اصولی کار می‌کردند. و اعتقاد

داشتند: این جا به جایی رنگ‌ها، حین نوشتن باعث دقت بیش‌تر و یادگیری مطلب می‌شود و باعث ماندگاری در ذهن و این که حتی نکات ریز از ذهن خارج نشود و می‌فرمودند: هر که می‌خواهد آموزش عربی ببیند لازم است از روی جزوه ایشان به همان صورت رونویسی نماید.

هر تحقیقی که انجام می‌دادند به صورت مکتوب می‌نوشتند و زحمتهایی که در زمینه موضوع بندی احادیث و تحقیقات جزوات اعتقادی انجام دادند واقعاً بی‌نظیر است اما متأسفانه در بین علماء ناشناخته مانده‌اند.

به یاد داریم جزوات اجمالی اعتقادات را حداقل چهار مرتبه بازنویسی کردند و پیش از وفاتشان نیز مجدداً به یکی از شاگردان خبره و متخصص که امروزه از اساتید بزرگ هستند توصیه‌ی بازسازی و بازنویسی آن را نمودند و می‌فرمودند، اگر اشکال و اشتباهی هست آن را اصلاح کن؛ در زمینه‌ی ادبیات عرب هم اکنون 5 جزوه ایشان تدریس می‌شود.

این کل مقام علمی ایشان نیست ما قطره‌ای از دریای بیکران تألیفات ایشان را نقل کردیم. از این رو، ایشان بنیان فن مناظره و مباحثه را با تألیف این جزوات گذاشتند بدین صورت که مثلاً در عقائد تفصیلی مبحث شفاعت، اول طراحی و برنامه‌ریزی می‌کردند، مجلسی را مجسم می‌ساختند که این مجلس یک نفر نظر مخالف دارد و یک نفر موافق و یک نفر بین‌البین و یک آدم بی‌سواد هم وجود دارد یک نفر هم آدمی است که می‌خواهد به هر

نحوی شده، همه‌ی این‌ها را به جان هم بیاندازد، همه‌ی این طراحی‌ها را از قول همه‌ی این آدم‌ها به صورت فرضی و از پیش طراحی شده می‌نوشتند. به طور کلی یک نمایش مناظره می‌نوشتند که مطالب این نمایش نامه همه‌ی واقعیات اخذ شده از آیات و روایات و احادیث بود بلکه این گونه ایشان می‌نشستند و جزوه می‌نوشتند. شب‌هایی بود که تا ساعت 2 نیمه شب می‌نوشتند و بعد از یک ساعت استراحت از ساعت 3 تا اذان صبح برنامه‌ی مناجات داشتند. در زمینه‌ی مناجات 2 رساله نوشتند که واقعاً رساله‌های عجیبی است. تمام آیات مناجاتی قرآن را در آن رسالات مورد بررسی قرار داده‌اند و این آیات را به سبک مناجات نامه تدوین کردند تا هر کس قصد مناجات با پروردگار را دارد به وسیله‌ی این جزوات بیاموزد که به پروردگارش چه بگوید و چگونه بگوید.

توصیه‌ها و سفارش‌ها

ایشان به رفتارهای سالم در خانواده نصیحت‌های عجیبی می‌کردند.

در فرمایشات دختر مکرمه ایشان با این توصیه‌ی مرحوم استاد روبرو می‌شویم که، (برای همسرت آرامش بخواه و او را دوست بدار و کاری کن که نزدیک خانه که شد، با ناراحتی خیال مواجه نشود و به این موضوع اهمیت بده و چیز زیاده از شوهرت نخواه) به این ترتیب، این سفارش ما را به اهمیت تحکیم خانواده و آداب همسر داری رهنمون می‌سازد.

به طور مرتب سفارش و توصیه داشتند که تحصیل اصول عقائد از نماز هم واجب‌تر است،

نماز فرع دین است و خود نیز در این خصوص کارهای عمیقی انجام داده بودند و دائم این ذکر را می گفتند که: **پروردگارا! خودت شاهد باش که به این مردم گفتم که تحصیل اصول عقائد از نماز هم واجب تر است.**

از توصیه های دیگر ایشان، قدردانی نسبت به معلمین و مدرسین بود و می فرمودند بهترین تشویق برای افرادی که در زمینه ی تدریس قصد خدمت رسانی دارند و هیچ توقع مادی و دنیایی هم ندارند، منظم بودن شاگرد و دقت داشتن و ارج نهادن به مقام علمی استاد است، به طور مثال خوب است شاگردان در مناسبت هایی مثل اعیاد و... با معلمین ارتباط برقرار کنند و با عرض تبریک و... زحمات او را یادآور باشند و با تماس تلفنی و سرزدن به اساتید خویش احترام گذارند و اگر می توانند به دیدنشان بروند که این از سنت های حسنه ی اسلام است تا بدین وسیله سپاس گزار زحمات ایشان باشند. اگر شاگردان بعد از عمری تحصیل علم بروند و پشت سرشان را هم نگاه نکنند شاید معلمین دل خور شوند و حق دارند که بگویند شاید کار من ارزشی نداشته که شاگردان پاس زحمت مرا نداشته اند.

سفارش می کردند: اگر شیعه دچار فقر فرهنگی باشد یا اطلاعات ضعیف در زمینه ی اعتقادات داشته باشد دشمنان هم از این ضعف سوء استفاده می کنند و در نهایت جامعه را به گمراهی می کشانند. پس شیعه باید با اعتقاداتش در باب عصمت، شفاعت، امامت و...

آشنایی بیش‌تری پیدا نماید و در این زمینه به حق، زحمات زیادی کشیدند و این نبود که تنها از بُعد اثباتی وارد قضیه شوند، با زحمات فراوان مسائل و شبهاتی که در این زمینه بود را جمع آوری و به آن‌ها پاسخ می‌دادند و بدین طریق خدمت ارزنده‌ای به جامعه‌ی بشری و شاگردان خویش ارائه دادند و با تمام کم و کاستی‌ها و محرومیت‌هایی که کشیدند واقعاً کار بزرگی ارائه دادند و این درس را به ما آموختند که با تمام ناگواری‌ها بسازیم و خدمت به مردم را مدنظر داشته باشیم و به انجام برسانیم که ارزش تعلیم و تربیت نسبت به خلق خداوند با هیچ چیز دیگری قابل قیاس نیست.

هم چنین معتقد بودند هر کس در هر مقامی که هست باید تلاش کند به اصول اعتقاداتش آگاهی کامل داشته باشد تا این اصول جزء باور قلبی‌اش شود.

اگر بنیان یک ساختمان محکم باشد، ستون محکم در آن می‌ایستد و اعتقادات حکم پی را دارد پس به هر طریق ممکن باید در این زمینه کار شود و لازم است قلب هر کسی روشن باشد تا در طوفان‌های سهمگین از پا در نیاید. ایشان در مدرسه هم مخصوصاً در زمان‌های گذشته شعارهای زیادی به در و دیوار نصب کرده بودند از جمله، «پروردگارا شاهد باش که من گفتم آن چه از نماز هم واجب‌تر است اصول اعتقادات است» و یا «ایمان ضعیف به مانند ریسمانی می‌ماند که در معرض باد

آویخته و با اندک نسیمی به این طرف و آن طرف رود» و در اتاق تابلویی نصب بود که نوشته شده بود، «تحصیل علم صرف و نحو مقدمه باشد برای اعتقادات» یعنی اگر این جا عربی هم تدریس می شد تنها برای این نبود که کسی علم عربی را صرفاً بیاموزد بلکه بهانه ای بود تا افراد بیایند و این مرد بزرگ اصول اعتقادی آن ها را درست کند.

بخش خاطرات

دختر مکرمه ایشان بیان می دارند: در اواخر عمر پدرم، هر گاه به ایشان در مدرسه مهدیه سر می زدم می فرمودند، دخترم بیا برایم قرآن بخوان و یادم هست با این که نابینا بودند از من غلط می گرفتند و به راحتی اشکالات مرا برطرف می کردند.

آقای سید تقی بیننده می گوید: مرحوم دایی بنده نقل می کردند، « در اوایل شروع درس طلبگی به ذوق و شوق راه می افتادیم از میدان شوش تا حضرت عبدالعظیم می رفتیم و در راه دعای کمیل می خواندیم و گاهی چای می خوردیم و در دل بیابان به راه می افتادیم و راز و نیاز می کردیم.

مشهدی حسن نامی بود ما هم اوایل جوانی مان بود دوست داشتیم مردم را هدایت کنیم، مشهدی حسن عامی و بی سواد بود. روزی در حال چای خوردن بودیم، پیش خودم گفتم پیام مشهدی را امتحان کنم به او گفتم مشهدی حسن ایمان یعنی چه؟ پیش خودم گفتم او بلد نیست و من می گویم ایمان سه بخش است. اعتقاد به قلب، اقرار به لسان و عمل و... اما

با همان سادگی که داشت گفت: من که درس نخواندم ولی فکر می‌کنم ایمان یعنی این که مثلاً من در حال حرکت می‌بینم یک تکه طناب افتاده زمین دستم را دراز می‌کنم تا طناب را بردارم یک مرتبه متوجه می‌شوم مار است حال چگونه دستم را با وحشت کنار می‌کشم؟ یا این که می‌خواهم این چای را که خیلی هم دوست دارم بخورم و دستم را به قصد خوردن دراز می‌کنم یک مرتبه می‌فهمم مال من نیست و حرام است اگر دستم را کشیدم معلومه ایمان در وجودم هست و گرنه ایمانی ندارم. دایی ما بیان داشتند ما را ببین، همه‌ی چیزهایی که ما می‌خوانیم حرف است و در حد کلام، حقیقت ایمان را این بنده خدا فهمیده خیلی خجالت کشیدم و استغفار کردم.»

بیان خاطرات به نقل از سایر دوستان و شاگردان مرحوم استاد

مرحوم نیکوصفت رحمه الله علاقه‌ی عجیبی به جذب افراد در مراسمات احیاء و مناجات خصوصاً جوانان داشتند به عنوان مثال در ماه مبارک رمضان آن قدر روی بچه‌ها کار می‌کردند تا این بچه‌ها بعد از ماه رمضان یک روحانیت خاصی پیدا می‌کردند با انواع جوایز و هدیه‌ها آنان را ترغیب می‌ساختند. به عنوان مثال در آن زمان بلیط اتوبوس بین شهری 10 تومان بود (سال 49 و 50) در آن شرایط جایزه بلیط هواپیما به مشهد مقدس برای آن‌ها تهیه می‌کردند تا آن‌ها با سعی و تلاش امتیاز بیاورند.

استاد هرنندی¹ در بیانات خود فرمودند: با توجه به اینکه بعد از فرار رضا خان و هجوم متفقین به مملکت ما اوضاع سیاسی مملکت عوض شده بود و اوضاع تشکیلات دینی و روحانی که در زمان آن خبیث به شدت با خفقان روبه‌رو بود صورت جدیدی گرفت، از جمله مدارس ابتدایی اسلامی که با همت یک روحانی بزرگوار یعنی مرحوم حجت‌الاسلام شیخ عباسعلی اسلامی (رضوان... علیه) تشکیل شد. ایشان دستیارانی داشتند و از بهترین آنها مرحوم سید عبدالرضا رجایی بود که از شاگردان مرحوم استاد ما حضرت آیت... شیخ محمد تقی بروجردی رحمه الله بود که از اراک با ایشان به تهران آمده بودند، آقای رجایی بچه‌هایی را که تعلیم و تربیت اسلامی دیده بودند و احکام اسلامی را فرا گرفته بودند برای تشویق مردم به مساجد می‌آوردند به این منظور که اگر بچه‌های شما نیز به مدرسه اسلامی بروند مانند این بچه‌ها می‌شوند، اولین نوبتی که ما با چهره‌ی مرحوم آقای شیخ حسین نیکو صفت رحمه الله آشنا شدیم در حدود سال‌های 1322 و 1323 بود، که ایشان جزء همان بچه‌هایی بود که درس‌های دینی را آموخته بودند و برای اجرای برنامه (سرود، دکلمه، قرائت قرآن و...) در حضور حاج شیخ عباسعلی اسلامی و مؤمنین به آن مسجد آمده بودند، در همان سال‌ها بود

1. مرحوم حجت‌السلام و المسلمین حاج شیخ علی اصغر هرنندی رحمه الله که از زمان نوجوانی با مرحوم نیکو صفت رحمه الله همراه و هم درس بوده‌اند یکی از اساتید مجرب خصوصاً در اخلاق اسلامی و از شاگردان شاخص آیت... شیخ محمد تقی بروجردی رحمه الله صاحب کتاب عشرات بوده و ایشان (استاد هرنندی) قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از مبارزین رژیم طاغوت و بعد از انقلاب از فعالان و خدمتگزاران نظام مقدس جمهوری اسلامی به شمار می‌رفتند.

که گاهی می دیدم ایشان می آمد و از جانب حجت السلام حاج شیخ عباسعلی اسلامی سؤال دارد و البته رفت و آمدش به مسجد بالا زیاد نبود تا اینکه وضعیت کسبی ما طوری شد که در محدوده می میدان (تره بار شوش) یک مغازه لبنیات فروشی تشکیل دادیم و ضمناً به همین مسجد شهید هرنندی آمدیم اینجا بود که انس ما با شیخ حسین بیشتر شد و ایشان هم شغل قبلی خود که رشته ای بود به نام موتابی رها کرده و به میدان آمده بود. شبها مشغول جمع کردن مقداری بار و صبحها هم در حال حمل کردن آنها برای مشتریان خاصی که داشت بود. و ضمناً برای خوردن چیزی هم به مغازه ای ما می آمد و سلام و علیک و احوالپرسی، و یک گرمی بین ما پیدا شده بود، شبها هم به مسجد می آمد. ما در اینجا درس مقدماتی را شروع کردیم و از جمله کسانی که در آن درس شرکت می کرد ایشان بود، دیده می شد که ایشان در مباحثات تقریباً بر همه ترجیح دارد، خوب درس را درک می کند و بچه های دیگر را هم برای مباحثه به کار می کشید. صرف و نحو و مبادی اولیه اینجا طی شد، کم کم مرحوم حاج مهدی صبحی این مسجد مهدیه را ساخت و مرحوم آیت... قاضینی به این مسجد آمدند و درس و بحثی را هم شروع کردند، جمعی از دوستان میدان هم در آن درس شرکت می کردند. مرحوم شیخ حسین هم به تشکیلات مدرسه مهدیه علاقه ای پیدا کرده بود در عین حالی که ارتباطش را با ما داشت در آن جا هم فعالیت می کرد و توانست با حاج مهدی مرتبط شده و فکر خودش را با ایشان طرح کند که ما دوست می داریم در

اینجا غیر از بچه‌های ایتم (که آن موقع آنجا درس می‌خواندند) شب‌ها هم تشکیلاتی باشد و بچه‌های کارگر و کاسب و این‌ها هم درس‌های مذهبی و قرآن و صرف و نحو و غیره را یاد بگیرند. مرحوم حاج مهدی موافقت کرد و درس‌ها شروع شد. به من هم اطلاع دادند و ما هم یک درس مقدماتی را شروع کردیم. حدود سال 1342 بود که گفت: اینجا بچه‌های زیادی مشغول تحصیل هستند و دوست داریم درس اخلاق هم باشد. با آیت... غروی مشورتی کردیم و صحبت افرادی هم شد ایشان تأکید کردند که من درس را شروع کنم، من هم استخاره کردم این آیه آمد که: حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ¹

ما آن درس را شروع کردیم، ایشان با ابتکاری که داشتند اعلامیه‌هایی که می‌دادند، در بچه‌ها خصوصاً در طبقه‌ی دانش‌آموز و دانشجو ایجاد شوق می‌کردند که بیایند و ببینند اینجا چه خبر است آنها می‌آمدند و خوب هم می‌آمدند، یادم هست که در سال 42 شاید بیش از 300 دانش‌آموز و دانشجو در این مدرسه ثبت نام کردند و کلاس‌ها پُر می‌شد و افراد زیادی هم مشتاق شده بودند که در این کلاس‌ها شرکت کنند. خود ایشان بیش از هر چیز به درس عقاید و رفع شبهات مادیّین و امثال آنها عنایت داشت و در این معنی انصافاً خوب کار کرده بود، حال آثاری که از ایشان باقی مانده نشان دهنده‌ی همین امر است ولی

1. (سوره بقره، آیه 238)

در بحث جدلی خیلی بهتر (البته دوست نمی داشت آنها روی کاغذ بیاید). خوب می توانست شُبّهات را در عین طرح کردن جوابگو باشد و رد کند.

اما آنچه در وجود ایشان شاخص بود و خیلی ها از آن محرومند، زهد ایشان بود. حقاً زاهد بود و به دنیا بی اعتنا بود، نمی پسندید که گرفتار وسائل دنیا باشد، در عین داشتن این زهد یک ولع و حرص شدید هم در وجودش بود که یاد بگیرد و این که چطور این آموخته ها را به دیگران تزریق کند، مسئله این نبود که انجام وظیفه است، ما می گوئیم می خواهند گوش نکنند، ولی ایشان مبنایش بر تزریق و تلقین بود و این خیلی کمال ارزنده ای است، در حقیقت پیغمبر اکرم ﷺ برایش اسوه بود که خدای تعالی می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ أَنْفُسَكُمْ غَزِيرٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ...» (سوره توبه آیه 128)

این حرصی که پیامبران در تبلیغ دین خدا و راه خدا داشتند در ایشان کاملاً مشهود بود و دوست می داشت خصوصاً طبقه ی جوان را با دین خدا، با عقائد حقّه، با اخلاقیات صالحه، با احکام شرعیّه آشنا کند.

آن حالت تعبّدش، شب های جمعه اش، توسلاتش و عنایت به دعای کمیل و مناجات های خاصّه ای که داشت این ها همه خصلت های مرضیه ای بود که ما در اهل راه کمتر این طور جد و کمال و ولع می بینیم هستند کسانی که در راهند، اهل دعا هم هستند، اهل ذکر هم هستند، اما در مرحوم شیخ

حسین آنچه دیده می شد حرص بر این امور بود آن ولعی که دنیا پرست ترین دنیا داران نسبت به مال و ثروت و تمتعات دارند در ایشان نسبت به دین، نسبت به عقائد حقّه، نسبت به ارشاد و هدایت افراد دیده می شد، آن حرص و ولعی که شب و روز نشناسد، صبح و عصر نشناسد، عید، تعطیلی، نوروز، شنبه و جمعه نشناسد، همّش، دلش، فکرش این بود که چطور یک نفر را می شود تکان داد و به سوی حقّ سیر داد، این در حقیقت آن خصلت مردانه ای بود که متأسفانه خیلی از ماها محرومیم، این حال را نداریم.

و بعد این فضیلتی که خداوند در این ده ساله آخر عمر نصیبش کرد، علیلی و بیماری های مختلف در بدن و صبر و حوصله و استقامت و بیرون رفتن از مسیر شکر، این هم باز کمالی بود در این مرد که خدای تعالی به همان تعبیر: «الْبَلَاءُ لِلْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْوَلِيَّاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلِ وَ...»

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند که در این آزمایش هم حقّاً خیلی عالی توانست خود را نشان بدهد، صبر و استقامت و شکرگزاری نسبت به حضرت باری تعالی خیلی عالی بود، کم نظیر بود، نشانی هایی که از صبر جناب ایوب شنیده ایم، بویی از آن را آدم می توانست در ایشان ببیند که این مرد با این

موقعیت علمی و فکری و حال و توجّهی که داشت با این بیماری‌های گوناگون که خود این بیماری‌ها از اضداد بودند، یعنی اگر می‌خواست این یکی را معالجه کند و داروی لازمه‌ی این را بخورد برای آن یکی شدیداً مضرّ بود، و در این حال در برابر آزمایش الهی خیلی سربلند و سرافراز بیرون آمد، و آن وقتی که خدای تعالی می‌پسندید که دیگر به جوار رحمتش ببرد، به جوار رحمت حق ملحق شد، در هر حال در مسیر ارشاد و هدایت و دوستی دین و علاقمندی به اهل بیت رسالت ﷺ و قرآن کریم واقعاً یک انسان نمونه‌ای بود و در این شئون به این راحتی‌ها مثل ایشان را نمی‌توان پیدا کرد.

مثل آقای شیخ حسین نیکو صفت رحمه الله در شئون مختلفه خیلی کم داریم و شاید اصلاً در عمرمان ندیده‌ایم، حالا در آینده این طور کسانی را ببینیم؛ مسأله‌ی دیگری است.

امیدواریم خداوند علیّ اعلیٰ با هم نامش ابی عبد... الحسین علیّه السلام محشور بفرماید و به ما هم توفیق رهروی این چنینی مرحمت بفرماید ان شاء... تعالی.

به نقل یکی از شاگردان: همه‌ی کارهای ایشان در کادر الهی انجام می‌شد و هر کاری می‌خواستند انجام دهند می‌دیدند آیا رضای خدا در آن هست یا نه. در خاطرم هست کلاس خودسازی واقع در مدرسه مهدیه دیوارهای محکم مثل سیمان داشت و در آن جا چراغ‌هایی بود که سیم کشی رو کار شده بود و استاد در مناسبت‌های مختلف این چراغ‌ها را روشن می‌کردند مثلاً در شب جمعه چراغ و رنگ خاصی را روشن

می کردند. قرار بود این دیوارها بعد از سالیانی رنگ آمیزی شود و فردای آن روز برق کار بیاید و لوله های سیم را داخل دیوار قرار دهد سپس گچ و... و بعد از آن رنگ آمیزی شود. استاد فرمودند بهتر است ما جای لوله های سیم را بکنیم تا فردا آماده باشد چهار نفر بودیم، به نوبت با تیشه های مخصوص در دیوار شیار ایجاد می کردیم البته همگی جوان بودیم اما تا 12 شب ما فقط توانستیم 2 متر از اتاق را بشکافیم در حالی که خسته شده بودیم استاد به ما فرمودند: دیگر دیر است و شما به منزل بروید، فردا وقتی به اتاق آمدیم این شیارها دور تا دور اتاق ایجاد شده بود و برق کار لوله ها را داخل دیوار گذاشته بود، بعدها متوجه شدیم استاد با آن مریضی های که داشتند شب تا صبح کار کرده بودند و این ایمان و تقوای ایشان همیشه باعث سرعت بخشیدن به کارشان بود.

به بیان یکی از دوستان که می گفتند: اوایل انقلاب بود که داداش به مغازه من آمد و پرسید چه کار می کنید؟ گفتم داداش دکور مغازه را عوض می کنم که تا 20 سال راحت باشم ایشان فرمودند خدا پدر و مادر تو را بیامرزد که برای یک بار این کار را می کنی کسانی هستند که برای فریب دادن و سر کیسه کردن مردم در هر سال صدها هزار تومان صرف این کار می کنند.

یکی از دوستان: روزی از حاج آقا فقهی که دوست داداش و مفسر قرآن بودن پرسیدم شما آقای نیکو صفت رحمه الله را می شناسید؟ فرمودند بله، یک جلسه بحث با وهابی ها داشتیم

در آن جا با ایشان آشنا شدم. گفتم از نظر علمی چطور بودند؟ فرمودند خیلی عالی گفتم از کجا متوجه شدید؟ فرمودند روزی در جلسه‌ی وهابی‌ها بودیم دیدم شخصی در حالی که یک چیزی شبیه کیسه به پشت خود داشت وارد مجلس شد خیال کردم باید به او کمک کرد بعداً که همان شخص در جلسه به بحث و سخن مشغول شدند دیدیم واقعاً ایشان یک دانشمند است. بعدها حاج آقا فقهی از من خواستند مکانی برای ملاقات و بحث با ایشان ترتیب دهم و من هم چنین کاری را انجام دادم.

یکی از شاگردان: پس از آن که یک‌دوره درس عقائد اجمالی را نزد مرحوم استاد گذراندم روزی در کلاس خودسازی که یک کلاس عمومی بود و مطالب متنوع دینی اعم از اخلاقی و اعتقادی در آن مطرح می‌شد در محضر استاد نشسته بودم یکی از شاگردان اظهار داشت که در گوشش صدا می‌پیچد و علاج آن را از مرحوم استاد سؤال کرد آن مرحوم فرمودند از فلانی (خود گوینده خاطره) بپرس من هم که طریقه‌ی درمان آن را در جزوه عقاید اجمالی در خواص هلو خوانده بودم پاسخ دادم. این روش و ارجاع سؤال نقش مهمی در خود باوری من داشت و نشان از ارج نهادن مرحوم استاد و احترام ایشان به شاگردان و بالابردن شخصیت آن‌ها داشت.

یکی از شاگردانشان می‌گفتند: شبی پس از پایان کلاس تجزیه و ترکیب استکان‌ها را جمع کردم تا بشویم وقتی مشغول شتوشوی آن‌ها بودم ناگهان یکی از آن‌ها افتاد و

شکست خجالت می کشیدم تا با استاد موضوع را مطرح کنم اما به هر طریق بود گفتم گمان می کردم استاد ملامتم می کنند یا حداقل می گویند بعد از این بیش تر مراقبت کن اما بر خلاف انتظارم آن مرحوم فرمودند فدای سرت. این سخن مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد و محبت و علاقه ام را به استاد بیش از پیش نمود.

به فرموده یکی از نزدیکان: زمانی که مرحوم استاد در اثر بیماری قند، بینایی چشمانشان ضعیف شده بود برای معالجه در یکی از بیمارستان های تهران بستری شده بودند نقل می کردند که هم اتاقی ایشان پیر مردی بود که هنگام درد مادرش را صدا می زد و دائماً می گفت مامان جون و این به خاطر عادت می بود که آن پیر مرد پیدا کرده بود. مرحوم استاد پس از نقل این قضیه به ما توصیه می فرمودند که شما از هم اکنون خودتان را عادت دهید به ذکر پروردگار مهربان به طور مکرر و مرتب این ذکر را بگویید تا در مواقع اضطرار و درماندگی و گرفتاری زبانتان به ذکر پروردگار مهربان گویا باشد و به او پناهنده شوید و از او مدد بطلبید. هم چنان که خود دائماً ذکر (پروردگار مهربانم) را زیر لب زمزمه می کردند.

به نقل یکی از دوستان: در مدت 6 ماهی که در آلمان برای درمان چشم حضور داشتند بنده در کتابخانه مشغول تمیز کردن شدم. یک سری از لباس ها را جمع و جور و تمیز نمودم و گفتم وقتی ایشان بر می گردند تمیز باشد. چون خیلی به آن جا رسیدگی نمی شد (در غیبت ایشان) دیدم یک لباس خیلی عجیب چین و چروک داره و کهنه است و

دیگر به درد نمی خورد به عنوان دم دستی قیچی اش زدم. وقتی پس از مدتی ایشان برگشتند سراغ این لباس را از من گرفتند. من هم توضیح دادم. گفتند چرا این کار را کردی؟ و ناراحت شدند. بنده با اصرار از ایشان خواستم دلیل ناراحتی شان را بیان کنند. ایشان فرمودند من در این لباس معصیت خدا را نکرده بودم وقتی می خواستم با پروردگار مناجات کنم می رفتم این لباس را می پوشیدم تا اگر در لباسم معصیتی انجام داده باشم هنگام مناجات بر تنم نباشد. این لباس ما را هم که از بین بردی و به مزاح فرمودند، خیال ما را راحت کردی. البته به روی من نیاورد که کار تو اشتباه است فقط فرمود: من وظیفه ام این است که در هیچ لباسی معصیت نکنم و همیشه حواسم جمع باشد.

به فرموده یکی از نزدیکان: استاد چای خیلی دوست داشتند در خاطر من هست هنگامی که با ایشان به آلمان رفته بودیم (برای درمان چشم) ایشان می دیدند که من چای دوست ندارم و نمی خورم، فرمودند تو چای نمی خوری من هم نمی خورم یعنی به خاطر نخوردن من، چای خوردن خودشان را هم قطع کردند.

آقای یوسف تیرآبادی داماد ایشان می گوید: یک روز دیدم مرحوم استاد خیلی ناراحتند (در اواخر عمر که نابینا شده بودند) اظهار می داشتند که من اگر روزی نتوانم بخوانم و بنویسم عمرم تمام می شود، یکی دو بار دم غروب آمدم خدمتشان تا کمکی کنم. قبل از این در کلاس خودسازی، چای را خودشان ردیف می کردند از کسی کمکی هم قبول

نمی کردند اما این اواخر به علت نابینایی واقعاً احتیاج به کمک داشتند ولی هیچ گاه به زبان نمی آوردند. وقتی دم غروب خدمتشان رسیدم دیدم فضا بوی سوختگی می دهد، یک بخاری برقی در آن جا وجود داشت که استاد از آن برای گرم کردن غذا استفاده می کردند هنگامی که با دست دنبال آن می گشتند تا خاموش کنند (بعد از گرم شدن غذا) دستشان سوخته بود. هر چه گفتیم پدر جان چه شده! اصلاً به ما نگفتند و برای شان مهم نبود.

وفات

جمعی از شاگردان ایشان اظهار می دارند: شب جمعه مورخ 1367/10/15 بود که وارد مدرسه مهدیه شدیم همین که چراغ های مدرسه را خاموش دیدیم دلهره عجیبی تمام وجود ما را فرا گرفت همین طور که پله های مدرسه را طی می کردیم و به طرف کلاس خودسازی می رفتیم دلهره و اضطراب ما بیش تر می شد وارد اتاق شدیم یکی دو تا از دوستان را دیدیم که مات و مبهوت به استاد عزیز نگاه می کنند و اشک از چشمانشان جاری است و سکوت عجیبی بر اتاق حکم فرما شده بود آری سکوت مرگ! استاد عزیزمان از دست رفته بود در حالی که نارنگی را پوست کنده و تمام آن را میل نکرده بود و پیاله ای که در دست مبارکش بود در حالی که چهار زانو نشسته با تواضع خاصی به سوی پروردگار مهربانش هجرت کرده بود. به هر حال آن شب، شب سختی برای دوستان مدرسه بود و دوستانی که طبق روال هر شب جمعه که برای دعا و نیایش می آمدند وقتی که این منظره

را می دیدند یکه می خوردند و در گوشه‌ای از مدرسه می نشستند و گریه سر می دادند. استاد را به کلاس شماره 3 فعلی انتقال دادند (به جهت سرد بودن این اتاق) تا این که وقت مناجات رسید و دوستان با شور عجیبی آن شب در کنار استاد عزیزشان برای آخرین بار دعای کمیل و مناجات خواندند و با او وداع کردند و همان شب جمعه تا جایی که امکان داشت به خانواده‌ی محترم استاد و اقوام و دوستان قدیم ایشان خبر دادند و تا صبح تقریباً همه دوستان و آشنایان و شاگردان استاد خبر ارتحال ایشان را شنیدند و به محض شنیدن خود را به مدرسه رساندند و ایشان را به بهشت زهرا منتقل کردیم. وقتی برای غسل دادن تنی چند از دوستان قدیم ایشان وارد غسلخانه شدند تا خودشان استاد را غسل دهند بقیه‌ی دوستان همه پشت شیشه‌های غسلخانه استاد را تماشا می کردند و گریه سر می دادند. بعد از تغسیل و تکفین، بر ایشان نماز خواندند و تا سر مزار، ایشان را روی دست بردند و همان طور که خود ایشان در رابطه با چگونگی بردن میت به طرف قبر فرموده بودند سعی می کردیم تمام موارد را رعایت کنیم.

واقعاً لحظات سخت و دردناکی بود، بعد از خواندن تلقینات، سنگ لحد آخر را که گذاشتند همگی یکباره گریه سر دادیم، چقدر سخت بود و بدین ترتیب استاد به خاک سپرده شدند و دوستان با کوه غم در فراق استاد از او خداحافظی کردند. **(واقعاً یادش به خیر)**

ایشان را در قطعه 110 به خاک سپردند (قطعه 110 به نام امیرالمؤمنین علیه السلام است) یکی از بزرگان می گفتند: من به عمر 60-70 ساله ام تا به حال ندیده ام که شاگردان این قدر برای استادشان ناراحتی و گریه کنند. حدود 150 نفر در تشییع جنازه ایشان بودند استاد در اواخر عمر خویش که نابینا هم شده بودند می فرمودند: مردن برای من عروسی است. یکی از شاگردان استاد می گوید: به نظر من ایشان دق کردند به خاطر این که می گفتند من دیگر به درد مدرسه نمی خورم و نمی توانم کار علمی انجام دهم.

استاد گران قدر می فرمودند هنگامی که سر قبر مؤمنی می روید یک مرتبه حمد و هفت مرتبه سوره قدر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) بخوانید و خدای متعال را به صاحب قبر قسم دهید که هر چه از خداوند بخواهید خداوند عطا می فرماید: "ان شاء الله" خدا ایشان را رحمت و با امام عصر علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام محشور گرداند، خودشان می فرمودند: «عزیزان مراقب باشید خیلی از بزرگان پایشان سر می خورد و به جهنم می روند مواظب باشید و از خدا عاقبت به خیری بخواهید.»

دختر مکرمه ایشان در فرمایشات خویش این مطلب را عنوان ساختند که چند وقتی بود پدرم توصیه داشتند با پولی که هر از چند گاهی به مبلغ های جزئی به بنده می دادند حساب جداگانه ای باز کنم و پس انداز نمایم. می گفتند بذار تو حساب خودت اما چیزی نگفتند که برای خودشان یا من، فقط توصیه برنگهداری و جمع آوری آن ها داشتند بعد از مدتی که

ایشان فوت کردند دخترشان می فرمایند تمام مخارج فوت و هزینه مراسمات فوت ایشان به اندازه‌ی همین مقدار پول انجام شد اعم از قبر و مراسمات و... دقیقاً این مبلغ خرج مراسمات فوت ایشان شد.

و فرزند ایشان احمد آقا، می فرمایند: پدر ما واقعاً مرگ قشنگی داشتند زیرا نزد خداوند آبرو داشتند بسیار چهره‌شان دیدنی و قشنگ شده بود.

آقای تیرآبادی داماد مرحوم استاد اظهار می کنند: ایشان بعد از وفات به صورتی خوابیده بودند که بسیار عجیب بود، نور از چهره‌شان تلالو می کرد، هیچ گاه فراموش نمی کنم که چه راحت و خندان خوابیده بودند یادم افتاد ایشان در زمان حیات خوابی دیده بودند، برای من تعریف می کردند: [خواب دیدم مردم به همراه چند نفر، سپس یک سری آمده اند که مُرده‌ها را به جهنم ببرند، آمدند من را هم بگیرند و ببرند، یک آقایی نورانی آمد و گفت ایشان از یاران ماست، ایشان را من می برم و مرا بالا ببرند.]

بله او واقعاً مرد خدا بود، انسانی ورای انسان، همه اعمال و رفتارش نمونه بود، از طرز صحبت گرفته تا چهره‌اش و غیره، طرز بیان‌شان طوری بود که به دل می نشست و به انسان آرامش می داد. هر کس با هر مشکلی (درسی، خانوادگی، اقتصادی) نزد ایشان می رفت، آن قدر برخوردشان متین بود که فرد احساس می کرد که واقعاً مشکلش حل شده و قضیه را پیش پا افتاده می دید.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: جَالِسُوا مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتُهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَاطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ. با کسانی نشست و برخاست کنید که رؤیت و دیدنشان شما را به یاد خدا بیندازد و سخنان و گفتارشان موجب فزونی دانش شما و رفتار و اعمالشان موجب رغبت و تمایل شما به آخرت گردد.

بله، آن روز و آن ساعتی که خبر وفات مرحوم استاد در میان فضای مدرسه مهدیه پیچیده بود به راستی همه شاگردان و دوستان و آشنایان ایشان که او را با اسم و رسم داداش یاد می کردند به خوبی احساس کردند که بی تردید یکی از مصداق های بارز این حدیث شریف را از دست داده اند. مرحوم شیخ حسین نیکو صفت (رحمه الله) معروف به (داداش) همان انسانی که به واقع مسلمانی کامل بود و بی هیچ کم و کاستی خودش را به خدای عزوجل به طور کامل تسلیم کرده بود و با افتخار، زیست.

به طوری که در جزوه معاد آن مرحوم ذیل عنوان چند مطلب مختصر راجع به دوزخ از زبان خودشان می خوانیم:

[ای قلم تو شاهد باش گفتم، ای کاغذ تو شاهد باش گفتم، ای ملائکه شما شاهد باشید گفتم، آقا جان ای بقیه الله (رحمه الله) شما شاهد باشید گفتم، ای پروردگار مهربانم شاهد باش گفتم که: تحصیل علم عقائد حقه از هر چیز واجب تر است.]

در پایان اسامی عزیزانی که مطالب این جزوه بر اساس بیانات آنان تنظیم شده است درج می‌گردد. لازم بذکر است اسامی ذیل عده‌ای از خانواده ایشان، بعضی از دوستان و بعضی از شاگردان آن مرحوم می‌باشند که صمیمانه از همکاری آنها تشکر نماییم.

- 1- آقای احمد فرح آبادی (فرزند مرحوم استاد)
- 2- خانم فرح آبادی (فرزند مرحوم استاد)
- 3- مرحوم آقای حاج نجم‌السادات حسینی
- 4- مرحوم آقای حاج رضا فریدونی
- 5- جناب آقای دکتر حسین فریدونی
- 6- آقای جواد محسنی
- 7- آقای محامدیان
- 8- آقای سید تقی بیننده (خواهر زاده مرحوم استاد)
- 9- آقای سید مهدی بیننده (خواهر زاده مرحوم استاد)
- 10- آقای حاج محمود عزیزی
- 11- آقای دیندار
- 12- مرحوم استاد آقای حاج محمود مخمل‌باف رحمته الله علیه
- 13- آقای دکتر آدرانی
- 14- آقای حبیب الله رضایی پور
- 15- حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج مرتضی قائنی
- 16- آقای حاج حسین نیک خواه
- 17- آقای حاج مرتضی مخمل‌باف
- 18- آقای حاج علیرضا مخملیان
- 19- آقای شیروانی
- 20- آقای حاج حسن عسگری
- 21- آقای محمد پالشی
- 22- آقای ذوالفقاری
- 23- آقای حاج ناصر عبدالحسینی
- 24- آقای عبدالله شفیع
- 25- آقای حاج رضا ساری
- 26- آقای علی مهباری
- 27- آقای یوسف تیرآبادی (داماد مرحوم استاد)
- 28- آقای محمد عینی‌زاده
- 29- آقای هوشمند
- 30- مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ اصغر هرنندی

آثار و تألیفات مرحوم استاد نیکو صفت رحمته الله

1- ادبیات عرب مبحث فعل و مشتقات آن	2- ادبیات عرب مبحث باب الاسم و انواع فعل
3- ادبیات عرب مبحث معتلات	4- ادبیات عرب مبحث کتابت و قرائت
5- ادبیات عرب مبحث تصغیر، منسوب، وقف، ابدال و حروف اضافه	6- ادبیات عرب مبحث مصدر، تذکیر، تأنیث، تنبیه و جمع
7- چگونگی تجزیه و ترکیب حروف، کلمات و جملات	8- اندرزهای کوتاه از انبیاء عظام و ائمه اطهار علیهم السلام (در 5 جلد)
9- شرحی بر برخی از ابواب سیوطی	10- شرحی بر دعای کمیل (در 4 جلد)
11- علم عقاید مبحث توحید	12- علم عقاید مبحث نبوت
13- علم عقاید مبحث امامت	14- علم عقاید مبحث رجعت
15- علم عقاید مبحث معاد	16- مرگ و مراحل گوناگون آن
17- اوصاف قیامت	18- اعمال بندگان
19- بداء	20- خودسازی
21- علم جدل	22- فن سخنوری و فن خطابه
23- بیست مقاله اخلاقی و اعتقادی	24- شرحی بر مباحث نحوی
25- وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام	26- فضیلت علم و دانش از دیدگاه قرآن و روایات
27- اشکالات سوگواری و گریستن	28- سؤالات متفرقه
29- نوباوگان	30- نبوت عامه
31- سخنرانی‌های کوچک (پیرامون امام عصر علیه السلام) مخصوص نوباوگان، مربوط به غیبت امام عصر علیه السلام (درس‌هایی از نهج البلاغه)	32- مدایح و مصائب حضرات معصومین علیهم السلام (سروده‌های مذهبی، نوحه، روضه)
33- احادیث (احادیث الحسین علیه السلام) احادیث بعضی از ائمه علیهم السلام با توضیح تفسیری	34- صلح اقا امام حسن علیه السلام و جنگ اقا امام حسین علیه السلام
35- عدل الهی	36- التوحید
37- تحصیل ایمان از طریق معجزات زنده	38- کوشش برای پیشرفت به سوی کمال
39- شرحی بر پاره‌ای از مباحث منطق مظفر	40- امام شناسی
41- افضلیت پیامبر اسلام	42- اخلاق در قرآن و احادیث
43- معجزه	44- توسل
45- علم غیبت و شفاعت	46- سؤالات مختلف
47- صفات متقین (با توجه به آیات قرآن)	48- ازدواج
49- گزینش استاد از دیدگاه قرآن و روایات	50- مناجاتنامه

بگشود پَر ز جان رفت نیکو صفت شتابان	آن یار مهربان رفت آن خوب تر ز جان رفت
برخیز گو کلامی، خون شد دل عزیزان	ای نازنین بی تو لطفی، ندارد اینجا
تا زنده باز گردد دل های چاک یاران	برخیز باز سرگیر فریاد عاشقانه
تنها چگونه رفتی دلها شده پیریشان	نیکو صفت کجایی؟ نیکو سخن کجایی؟
تنها و پاک رفتی چون باد صبح گاهان	هم چون نسیم آرام بر هر دلی وزیدی

ای تو حُسن ماندگار روح تو شاد نیکو صفت
تا قیامت نام و یادت زنده باد نیکو صفت
ای که نیکوتر ز نامت خُلق و خویت بوده است
آن صفای باطن و ظاهر، که جزئی از وجودت بوده است
بی تکبر بودی و ساده ولی استاد دین و رهنما
اسوه ایمان و تقوی، عبد خالص، بندهای بی ادعا
سالها اندر پی تهذیب نفست بودی و پرهیزگار
بندگی کردی و بر خُلق خدایت بوده‌ای آموزگار
درد دین داشتی و بهر اعتقاد و دین مردم بی قرار
از همه اقشار مردم بهر شاگردی به دورت بی شمار
وقت درس بودی مُصرّ بر کوشش و سعی و تلاش
حرف استادی و شاگردی نبود، گفتی بهت بگن داداش
جزوه‌های بی شمارت شاهد جهد و تلاشت بوده است
روزها سرگرم تدریس علوم شب موسم راز و نیازت بوده است
واقعاً دنیا به چشمتم هیچ و پوچ و خوار بود
دلفریبی‌های دنیا نزد تو چون خط و خال مار بود
نی که زاهد مسلکی پشت کرده بر دنیا و مافیها شدی

روزیت را خود طلب می کردی و کاسب به مثل ما بُدی
 عالم و عامل به احکام و فروع و بر اصول دین حق
 واقعاً یک عالم فرزانه و یک عارف راستین به حق
 با وجود جمع امراضی که در جسم و تنّت افتاده بود
 کار تو جز صابری جز حمد و شکرانه نبود
 گر چه در اوصاف تو هر کس کلامی گفته است
 این سخن زیبا بود چون عالمی همراه راهت گفته است
 گفته در وصف هرندی عالم فرزانه‌ی صاحب کمال
 شیخ حسین در علم و ایمان و وَرَع بود بی مثال
 مثل او هم عالم و عامل که از حیث جمیع من خصال
 نیست گزافه گر بگویم که ندیدم تا به حال
 آنچنان مشتاق تزریق علوم در جسم و جان بندگان
 خصلتی زیبا که بوده در وجود خاصّه پیغمبران
 در رثای اهل بیت اشکی روان و سینه‌ای پر ناله داشت
 هم تویی هم تبری هر دو یکسان در درون سینه داشت
 این نه تعریف شما یا من به وصف او بُود
 این کلام عالمی فرزانه و عارف به عصر او بُود
 گر چه او رفت مانده از او باقیات الصالحات
 مدرّس درس علوم دینیّه با گفته‌ها و خاطرات
 گر چه از فیض حضورش بی نصیب و بهره مانده (مستمند)
 از اساتیدی ز شاگردان او گردیده لکن بهره‌مند

